

مطرح شدن حقوق زنان و مشارکت آنها در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورها تابعی از کل نظام مشارکت در این جوامع است. بنابراین نمی توان مشارکت سیاسی زنان را از آن جدا دانست. بر این اساس شرکت کنندگان در میزگرد، مسئله حضور و مشارکت زنان در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای خاورمیانه و موانع موجود تاریخی و دیرپا بر سر راه این حضور را مورد بررسی قرار دادند. تجربه انقلاب اسلامی ایران و مشارکت گسترده زنان در جریان انقلاب که به عنوان الگویی برای خاورمیانه مطرح می شود، بر این نکات تاکید دارد که در طول انقلاب اسلامی، با افزایش جمعیت جوان در ایران، هجوم زنان برای فراگیری و تحصیل در سطوح عالی، به پیدایی نظام آرزوها منجر شده است و زنان با توجه به موقعیت خود در شرایط فعلی خواستار ارتقاء سطوح شغلی و تحصیلی و مشارکت بیشتر در ساختار سیاسی می باشند. آنچه این شرایط پدید آورده ایجاد بحران در ساختار است که می بایست به آن پاسخ گفت. بنابراین مشارکت زنان در سطوح بالای مدیریتی کشور و تغییر نظام آموزشی به منظور ارائه چهره تازه ای از آنها از جمله خواسته های زنان است که به دلیل وجود مانع در ساختار رسمی، خود را در چهره شکل گیری سازمانهای داوطلب مردمی به نمایش می گذارد و در عین حال موانعی همچون، عدم تطابق سنت و مدرنیسم کمبود اطلاعات دولتی بودن بخش عمده ای از نهادهای داوطلبانه زنان موقعیت زنان را در امر مشارکت با دشواری روبرو می سازد. در این میزگرد، خانم دکتر نسرين مصفا عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و رییس مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشگاه تهران، دکتر سعیده لطفیان دانشیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دکتر همایونجانی زاده استاد جامعه شناسی دانشگاه فردوسی مشهد و آقای باقر نمازی پژوهشگر شرکت داشتند.

دکتر لطفیان: موضوع این میزگرد، تجربه زن ایرانی است. اما هدف این است که این تجربه را تا حدی به زنان خاورمیانه تعمیم بدهیم. پرسش نخست پرسش کلی تری است که به حضور و مشارکت زنان در خاورمیانه مربوط می شود. پرسش این است که آیا ویژگیهای محیطی - منطقه ای خاورمیانه (به ویژه سنن انباشته شده تاریخی منطقه و مقاومت فرهنگی

در مقابل نوسازی و تجدد) را می‌توانیم مهمترین مانع حضور و مشارکت فعالانه زنان خاورمیانه در نظر بگیریم؟

دکتر مصفا: من از برگزاری این میزگرد و توجهی که نسبت به مسئله زنان در مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه صورت می‌گیرد، تشکر نمایم. مسئله زنان و مشارکت آنان در عرصه‌های اجتماعی و موانع و مشکلاتی که در این زمینه وجود دارد، فقط به خاورمیانه مربوط نمی‌شود. ما اساساً در خصوص مشارکت سیاسی زنان در سطح بین‌المللی با یک رشته موانع تاریخی روبرو هستیم. به طور کلی جمله‌ای مصطلح بوده که «سیاسی» معنایی دارد که خارج بودن زنان در آن مستتر است و همیشه از قبل مورد استناد برخی از اندیشمندان قرار گرفته است. ولیکن با تحولاتی که در عرصه بین‌المللی، و کم و بیش در همه کشورها و بنوعی با پشتیبانی نهادهای بین‌المللی صورت گرفته، شاهد تغییراتی برای حضور بیشتر زنان در عرصه‌های سیاسی طبیعی است که مناطق فرهنگی مختلف هم دارای ویژگی‌های خاص خودشان هستند و این ویژگی‌ها در حقیقت در نوع کیفیت، میزان، و نتایج این فعالیتها اثر می‌گذارد، خاورمیانه نسبت به دیگر مناطق جهان، در مشارکت سیاسی زنان در سطح نخبگان، در حال حاضر آمارهای پایین‌تری را نسبت به دیگر مناطق دارد. اگر به حضور زنان در مجالس قانونگذاری، در مجریه سیاسی و در سطوح مدیریتی بالا نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که این آمارها به هیچ وجه رضایت بخش نیست و حتی از آمارهایی که از آفریقای زیر صحرای شرق آسیا و آمریکای لاتین، به عنوان مناطق در حال توسعه داریم، پایین‌تر است.

مجموعه‌ای از عوامل هستند که در این امر دخیل هستند. یک سلسله موانع مشترک در همه جوامع برای مشارکت زنان وجود دارد که در سطوح خرد و کلان قابل تحلیل هستند. انگیزه‌های فردی، میزان آموزش و اشتغال را در سطح خرد می‌توان تأثیرگذار مشارکت زنان دانست. همچنین به ساز و کارهای نظام سیاسی برای مشارکت، نگرش نخبگان سیاسی به ویژه در کشورهای در حال توسعه، قوانین مناسب و تجربه‌های اجتماعی تاریخی می‌توان در سطح کلان اشاره نمود. یک نکته اصلی نیز وجود دارد و آنکه به طور کلی مشارکت زنان تابعی

از نظام مشارکت عمومی و ماهیت نظام سیاسی است. در نظامی غیردمکراتیک زن و مرد دارای مشارکت نیستند. از این عوامل مشترک که بگذریم در خاورمیانه می توان به چند موضوع توجه کرد. البته باید اشاره نمود که در خاورمیانه نیز علی رغم وجود اشتراکات متعدد فرهنگی، ویژگیهای خاص تاریخی، افتراق زیادی وجود دارد که بررسی وضعیت مشارکت زنان را در همه کشورها به یک شکل میسر نمی سازد. از طرف دیگر تقریباً در این کشورها، ظهور دولت - ملتها با تغییر و تحولات شدید همراه و نقش زنان در جنبش های ضداستعماری بارز بوده است. در حالی که زنان در این جنبش ها نقش داشتند، ولیکن تغییر و تحولات سریع پس از استقلال احساس عدم امنیت شدیدی را در جامعه ایجاد کرد و از سوی دیگر موضوع حقوق زنان به عنوان یک پدیده وارداتی و غربی نیز مورد بحث قرار گرفت. تجدید حیات ارزشها سنتی و بخصوص خانواده به عنوان عمده ترین واحد اجتماعی سنگر در برابر هجوم نوگرایی شد. این نکته وجود دارد که تقریباً در همه این کشورها به ویژه الجزایر مسئله آزادی زنان به شکل غربی آن توسط قدرتهای غربی به جامعه آورده شد و در پاسخ به سیاستهای آنان، جوامع خاورمیانه با منزوی تر کردن زنان پاسخ دادند. یک بررسی اجمالی نشان می دهد که در این کشورها اصلاحات درباره مسائل مربوط به زنان مانند سایر جنبه های اجتماعی صورت نگرفته و در تحولات سیاسی اجتماعی زنان لزوماً جایگاه خود را ندارند.

علی رغم حضور زنان در جنبش های منطقه، نتایج و دست آوردهای مشخص در جهت افزایش حضور زنان چه کمی و چه کیفی صورت نگرفته. ساختار خانوادگی سنتی و مثبتی برفرهنگ پدرسالاری نقش مهمی را در روابط اجتماعی منطقه بازی می کند. این ساختار که مجموعه ای از سنن را در خود دارد به نوعی خود را در نظام سیاسی نیز نشان داده است که در مشارکت زنان نیز تأثیر گذار بوده. گروهی با تفسیر مضیق از اصول اسلام آن را عاملی در پایین بودن میزان مشارکت زنان در این کشورها می دانند. در حالی که برعکس می تواند به عنوان عامل مهمی در این مورد باشد. موضوع زن در کشورهای خاورمیانه و کم و بیش در اکثر نقاط جهان یک موضوع سیاسی بوده و به ویژه در این منطقه کشورها از آن برای مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی و یا استفاده از آنان به عنوان عامل نوگرایی و یا برگشت به سنتها استفاده کرده اند. همان طوری که اشاره شد تغییرات در وضعیت زنان تابعی از تحولات

جامعه در سایر زمینه‌ها نبوده و بیشتر در جهت مشروعیت بخشیدن به نظام سیاسی از آنان استفاده شده است.

دکتر لطفیان: از خانم دکتر زنجانی زاده درخواست می‌کنم بیشتر با تأکید بر برداشت جامعه‌شناسانه از رابطه میان ویژگی‌های محیطی - منطقه‌ای خاورمیانه و حضور و مشارکت فعالانه زنان در صحنه‌های سیاسی و غیره، نظرات خود را بیان کنند.

دکتر زنجانی زاده: من هم از شما و مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه تشکر می‌کنم که این فرصت را برای من فراهم کردید تا در این میزگرد شرکت کنم. در پاسخ به پرسش شما، من معتقدم که مسئله زنان مسئله‌ای جدا از مسئله کل یک جامعه نیست، اگر چه یک شاخص و معرف خصوصیات اجتماعی یک جامعه به شمار می‌رود. بنابراین وقتی می‌خواهیم وضعیت زنان را بررسی کنیم، باید آن را در چارچوبشان قرار دهیم. دیگر اینکه برای بررسی اینکه آیا مشارکت زنان کم یا زیاد است، گاهی به شاخصی بیرونی نیاز داریم، مثلاً باید مشارکت زنان خاورمیانه را با کشورهای دیگر مقایسه کنیم. اینکه تا چه حد این شاخص بودن درست است یا خیر، مسئله‌ای دیگر است. حال اگر نگاه کنیم، می‌بینیم که تنها مسئله سنتها و خصوصیات فرهنگی این جوامع نیست که وضعیت این زنان را به شکلی که هست، خوب یا بد، در آورده است. بلکه به طور کلی، جوامع خاورمیانه آن روند بطئی، متداوم، و پیوسته تحولی را که جوامع غربی داشته‌اند، دارا نبوده‌اند؛ یعنی در غرب مسئله ثبات سیاسی، شکل‌گیری اقتدار قانونی، و بعد شکل‌گیری ساختار سیاسی متناسب که این ساختار سیاسی ثبات و امنیت را برای فعالیتهای اقتصادی و رشد سرمایه‌داری تأمین می‌کند و متناسب با آن تغییر ساختار اجتماعی - اقتصادی را می‌بینیم. البته این تغییرات لزوماً به این معنا نیست که وضعیت زنان در آن کشورها بلافاصله بهبود یافته است، کما اینکه از آغاز رشد سرمایه‌داری که میان خانه و محل کار فاصله ایجاد می‌شود، بحث خصوصی و عمومی به وجود می‌آید. در حالی که تا پیش از آن در قرون وسطی، زن و مرد پا به پای هم کار می‌کردند و این تفکیک وجود نداشت، به نظر می‌رسد که از قرن ۱۶ میلادی، در جوامع غربی هم وضع زنان

بهبتر نشده، بلکه گهگاه بدتر شده است. در نتیجه اگر تغییراتی هم می بینیم، ناشی از مبارزات خود زنان است، و اگر نه از قرن ۱۶ به بعد است که مفهوم زن خانه دار و بخش خصوصی و عمومی به وجود می آید، و زنان رانده می شوند و مبارزات بسیار زیادی می کنند تا مثلاً به دانشگاه یا کارخانه راه پیدا کنند. این چنین نیست که سرمایه داری آنها را به وسیله تبدیل کرده، از آنها استفاده می کند، بلکه برعکس آن درست است. در حالی که در همین مقطع در جوامع خاورمیانه، زنان وضعیت بدی نداشتند و همین پایه پای یکدیگر کار کردن، وجود داشت و تفکیک اندرونی و بیرونی بعدها که ساختار عوض شد، به وجود می آید. در غرب یک تحول تدریجی پیوسته را می بینیم که در بعد سازمان سیاسی و اقتصادی فزاینده است. درست است که این امر نابسامانیهایی را به وجود می آورد، کما اینکه قرن ۱۹، قرن عدم تعادل جامعه اروپایی است. ولی این تحول تدریجی است و به ویژه ثبات سیاسی موجب شده است که مقولات دیگری همچون مسائل اقتصادی و اجتماعی، و مشارکت تداوم داشته باشد. در حالی که در جوامع خاورمیانه، به ویژه زمانی که اروپاییها در حال تحول بودند، عوامل مداخله گری در ساختار آنها مشاهده می کنیم؛ یعنی آن عواملی که موجب می شود که آن رشد تدریجی، متداوم و پیوسته و نیز سازمانهای خصوصی پدید بیاید، در این جوامع وجود ندارند. بنابراین این عامل مداخله گر که می تواند در جلوه نهایی به صورت استعمار باشد، و عدم تغییر ساختار سیاسی از اقتدار سنتی به اقتدار قانونی و عمدتاً باعث می شود که همیشه شاهد فروپاشی هایی باشیم؛ یعنی جامعه از آن رشد پیوسته اش بی بهره بوده است. بنابراین نمی توانیم همه این عوامل را صرفاً در ساختار اجتماعی خود اینها بدانیم، بلکه شاید اگر اینها این مسائل را نداشتند، به تدریج این تغییر صورت می گرفت. به هر حال، با همه این عوامل منفی موجود در جوامع خاورمیانه، تغییراتی دیده می شود و زنان آن چنانکه تصور می شود، فاقد مشارکت نیستند، بلکه عوامل سیاسی، بحرانها و انقلابها موجب می شود، که گهگاه با توجه به اینکه منطق پدرسالارانه در همه این جوامع هست، بحث زنان اولویت خود را از دست بدهد، و اگر نه من فکر می کنم که در هر جایی که ستم و نابرابری وجود داشته، عکس العمل هم وجود داشته است. ولی عوامل بازدارنده که طبیعتاً یکی تقسیم کار سنتی در خانه است که زنان را به خانه نشینی کشانده، و شکل اقتدار که کمتر عقلانی - منطقی بوده است،

باعث می شود که زنان زور کمتری در جامعه داشته، و کمتر تصمیم گیرنده باشند. هر چند گهگاه خیلی هم نظر منفی نسبت به زنان نباشد، چون دیده نمی شوند، فراموش می شوند. در نتیجه نمی توانم بگویم که تنها سنن عامل قضیه هستند، چون اگر نگاه کنیم، می بینیم که در سنن ما، عناصر مترقی هم برای پیشرفت زنان وجود داشته است. پس یک مجموعه اقتصادی، سیاسی، و حقوقی سیستمی را به وجود آورده که شاید همه امتیازات را به یک گروه خاصی داده است و این سیستم توجیه کننده این امتیازات است. باید دید در کار آموزش، در انجام کار اجتماعی، و در تقسیم کار چه نقص هایی هست که علی رغم اینکه زنان توانسته اند در جاهایی صدایشان را بلند کرده، مشارکت فعال داشته باشند، باعث می شود این مشارکت به کنار زده شود؛ این سیستم آن چنان قوی است که وقتی که می خواهد، این استفاده را از زنان به عمل می آورد و وقتی که نمی خواهد زنان را به سرعت به کنج خانه می فرستد. در نهایت، من فکر می کنم که این مقدمه ای باشد تا هنگام بحث درباره عوامل کاهش یا نبود مشارکت به تفصیل صحبت کنیم.

دکتر لطفیان: آقای نمازی، آیا شما با دیدگاههای مطرح شده موافق هستید؟ لطفاً دیدگاه های خود را ابراز بفرمایید.

آقای نمازی: من با بیشتر نظرات ارائه شده موافق هستم اما چند دیدگاه کلی را مطرح می کنم تا تصویری از وضعیت خاورمیانه و سپس موقعیت ایران ارائه بدهم. سالهای زیادی را در منطقه خاورمیانه عربی و به خصوص در مصر گذرانده ام و دیدگاهی که بدین منطقه پیدا کرده ام باعث شده که دغدغه بزرگی را هنگام نگاه به فرایند پیشرفت و توسعه جهانی، حس کنم. هم اکنون تعریف غنی تری از توسعه ارائه شده است که انسان را محور توسعه و پیشرفت قرار می دهد. فکر می کنم که در این دیدگاه نوین و غنی تر، بهترین شاخص اندازه گیری پیشرفت یک کشور شاخص «موقعیت زنان» است. اگر با این دیدگاه منطقه را در قالب جهان نگاه کنیم و مخصوصاً فضای رشد و نمو که بهترین عامل این رشد و نمو، مسئله آزادی و مردم سالاری است. و اگر خود دنیا را نگاه کنیم، در سی سال

گذشته قدرتهای سلطه گر نظامی کم کم کنار گذاشته شده اند و حکومت‌هایی که بیشتر مردم سالار هستند، به تدریج روی کار آمده اند. مثلاً اگر به آمریکای لاتین نگاه کنیم، در حدود سی سال گذشته، همه حکومت‌ها نظامی بودند، در آسیا، حکومت‌هایی دیکتاتوری زیاد بود، و در آفریقای سیاه - که تازه به استقلال رسیده بود - حکومت‌هایی بودند که به طرف یکی از دو قطب سیاسی جهانی گرایش پیدا کرده بودند و رهبرانی داشتند که قدرت را به انحصار خود درآورده بودند. اما در تمام این مناطق یک روند مردم سالاری، مشارکت سیاسی و حکومت پارلمانی ضعیف و قدری شکننده پدید آمد. اما خاورمیانه همانند دژ محکمی در برابر این روند ایستادگی کرده است. من در بیست و چند سال گذشته، پیش از بازنشستگی در سازمان ملل متحد بودم و یکی از کارهایی که مرا بسیار خوشحال کرد این بود که هنگام کنفرانس یکن (در ۱۹۹۵) در هیأت بیست نفری (یونیسف)، تنها مردی بودم که حضور داشتم. هنگامی که پرسیدم چرا مرا انتخاب کردید، گفتند که تو هم مسلمان هستی و هم از خاورمیانه، و اینکه یک مسلمان از خاورمیانه دیدگاه‌هایی نسبت به زنان داشته باشد، لازم است دعوت گردد. یعنی اینکه فردی مسلمان و از خاورمیانه که حقوق زن را به رسمیت بشناسد، چیز عجیب و غریبی به نظر می‌رسید.

هر زمان در مصر در سطح مردم در خصوص تاریخ شکوهمند هفت، هشت هزار ساله هر دو کشور صحبت می‌شد، من مجبور بودم گاهی تأکید کنم که این تاریخ همیشه چندان درخشان نبوده است و در این دو کشور همواره روندهای سرکوبگرانه خیلی زیادی داشتیم و سنت آزادی خواهی خیلی درخشان نبوده و این حالت تا حد زیادی استمرار پیدا کرده است. خلاصه، من موافقم که مرد و زن را نباید از هم جدا کرد، زیرا هر دو جزئی از جامعه هستند ولی اگر به محرومیت‌های به ویژه سیاسی که شهروندان در این منطقه دارند، توجه کنیم، زنان از محرومیتی مضاعف رنج برده‌اند و برای همین تأکید بر مسئله زن لازم است. دیروز در بحثی که در آن اکثریت با دختران جوان بود، حضور داشتم. خیلی جالب است که شخص پس از چندین سال بیرون بودن از کشور، تازه می‌تواند به خوبی دریابد که چقدر در ایران تحول ایجاد شده است. آنها تأکید می‌کردند که نباید زن و مرد را از هم جدا کرد، اما بعد پذیرفتند که چون ظلم و محرومیت مضاعف بوده است، باید کمی بیشتر به مسئله زنان توجه کرد.

اگر آمار توسعه انسانی سازمان ملل را بررسی کنیم و شاخصهای حضور زن را در خاورمیانه با بقیه دنیا مقایسه کنیم، به روشنی خواهیم دید که زنان این منطقه وضع خیلی درخشانی ندارند. شاخص نرخ سواد زنان وضعیت مطلوبی ندارد. البته به ایران که می‌رسیم وضعیت بسیار متفاوت است و به نظر من گویی نورامیدی در خاورمیانه از این سرزمین تابش کرده است. غیر از این تنگناهای سیاسی، یک حالت مردسالاری یعنی سنتهایی وجود دارد که همان طور که خانم دکتر مصفا فرمودند، گاهی قرائتهایی از اسلام صورت می‌گیرد که این برداشت را تشدید می‌کند. خوشبختانه، باز در ایران گرایشهای متفاوتی وجود دارد. عامل دیگری که خیلی نگران کننده است عامل دید منفی برخی از خود زنان می‌باشد مثل این که توجه به ظرفیت‌های خودشان ندارند و به یکدیگر فرصت کافی نمی‌دهند، مثلاً در خیلی از کشورهای دیگر، غیر از ایران، در آزاد بودن انتخابات می‌توان بسیار شک و تردید کرد. اما زنان می‌توانند مشارکت کنند، ولی مسئله تعجب‌آور، این است که ضمن اینکه اکثر زنان به محدودیتهای خود اعتراض دارند، به زنان رأی نمی‌دهند. اینجا این بحث مطرح می‌شود که زنان به قدر کافی تجربه ندارند و به قدر کافی شاید مراحل تجربه شایسته سالاری را طی نکرده‌اند. در حالی که من فکر می‌کنم، اگر همین معیارها را برای مردانی که در رده‌های بالا هستند به کار ببریم، می‌بینیم که در اکثر موارد ضابطه شایسته سالاری به طور جدی برای آنها به کار گرفته نشده است. آن چیزی را هم که تجربه می‌نامند، به نظر من اکثراً منفی است، زیرا دیدگاههایی که دولتهای سلطه‌جو دارند، دیدگاههای خیلی درخشانی نیست. طی سالهای اخیر روندهای تغییر تدریجی به چشم می‌خورد، مثلاً در این منطقه زنان در دانشگاه‌ها حضور خیلی بیشتری دارند. ولی مثلاً ایران افزایش نرخ سواد و تحصیلات عالیه منجر به افزایش فرصتهای شغلی و اشتغال برای زنان نشده است. سیاست آگاهانه‌ای برای این که فضا برای مشارکت زنان فراهم بیاید، در عمل و مکانیزمهای اجرایی به کار گرفته نشده است. خیلی هم مُد شده است که تمام حکومتها شعار مشارکت زنان را سر می‌دهند، اما در عمل با مقررات، برنامه‌ها و روش‌های اجرایی که دارند، محدودیت‌های جدی ایجاد می‌کنند. به صورت مشخص، مثلاً زنی که وارد کار می‌شود، در خانواده انتظار می‌رود که همان وظایف سنتی را ایفاء کند، مخصوصاً حضانت کودک را، اما وسایل رفاهی در کنار مراکز اشتغال برای اینکه زن

بتواند به هر دو وظیفه خود برسد، وجود ندارد. این مسئله به نظر من بسیار مهم است و این صدا دارد کم کم بلند می شود. ولی انعکاس آن به منظور اثر گذاشتن بردستگاه تصمیم گیری هنوز بسیار نازل است و شاید همکاری زنان در منطقه بتواند تأثیر گذار باشد. آخرین مطلب که به نظر من خیلی مهم است در مورد شاخصهایی است که در ابتدای گفتارم به آنها اشاره کردم. این شاخصها را باید تحلیل کرد، به ویژه حضور در رده های تصمیم گیری زنان و روند تغییر آن را در داخل منطقه بایستی مقایسه کرد و بعد با دنیا مورد مقایسه قرار داد، و به وضع ایران نیز توجه نمود.

دکتر لطفیان: به نظر می رسد که تا حدی توافق نظر وجود داشته باشد که مشکل مشارکت کمتر زنان مختص به منطقه خاورمیانه نیست و این مسئله را فقط به صورت نسبی باید در نظر بگیریم. در جوامع دیگر هم این مشکل به چشم می خورد. نکته دوم که در سخنان ارائه گشته، مطرح شد این بود که مسئله زنان تابع مشکلات کلی موجود در سطح جامعه می باشد؛ یعنی اینکه به دشواری بتوانیم مشکل زن و مرد را در جوامع خاورمیانه از یکدیگر مجزا بکنیم. ولی از صحبت های آقای نمازی این طور برمی آید که عوامل بسیار زیادی هستند که وضعیت نسبی زنان را در خاورمیانه تحت تأثیر قرار می دهند. به برخی از این عوامل اشاره شده است. از خانم دکتر مصفا خواهش می کنم که در باره این عوامل، به ویژه در رابطه با عامل ترکیب سنی جمعیت، نظرات خودشان را منعکس کنند. یک نکته مطرح در مورد خاورمیانه، جوان بودن جمعیت آن می باشد. آیا نسل جدید زنان در خاورمیانه تجربه ای متفاوت از نسل قدیم خواهند داشت؟ یا اینکه این عامل جمعیتی را شما خیلی مهم نمی دانید و معتقدید عوامل دیگری (همچون سوادآموزی گسترده، ارتقاء سطح تحصیلات، آغاز روند شکل گیری جامعه مدنی، و انقلاب اطلاعاتی) در تغییر نقش سنتی تفویض شده به زنان نقش داشته اند؟

دکتر مصفا: طبیعی است که برای توجه به هر مسئله ای و یا تجزیه و تحلیل هر تحولی فقط به اهمیت یک عامل نمی توان بسنده نمود. همیشه مجموعه ای از عوامل هستند که باید مورد نظر قرار گیرند. برای تغییر نقش سنتی زنان نیز در جوامع به طور کلی و در منطقه

مورد نظر ما خاورمیانه باید به عوامل متعددی نگاه کرد که در آن همه عواملی که شما اشاره کردید یعنی تعلیم و تربیت، ارتقاء سطح تحصیلات، شکل گیری جامعه مدنی، انقلاب اطلاعاتی سهم دارند. به ویژه آنکه همه این عوامل برای جوانان زمینه ساز ابراز خواسته ها و انتظارات جدید می باشند و تفاوت نسل جوان در جوامع امروزی با گذشته تأثیر بیشتر همین عوامل است. البته یک نکته قابل توجه دیگر جامعه پذیری است که فرایند القاء ارزشها و باورهای اجتماعی می باشد. برای اینکه ما بخواهیم به نسل جوان نگاه جدیدتری ببخشیم و آنها را به عامل مهمتری در تغییر نقش سنتی زنان تبدیل کنیم باید به نحوه جامعه پذیر شدن آنها و همچنین محتوی ارزشها توجه کنیم. اگر شیوه جامعه پذیر شدن جوانان به همان صورت سابق و یا همان ارزشهای نگاه سنتی باشد که زن را تنها در کنج خانه و محیط خصوصی و جدا از فعالیتها اجتماعی ببینند و همان نقش و وظایف تقسیم شده را برای آنان در نظر گیرد و بر باورها و بینش های غیر واقعی بر جایگاه زنان ابرام کند، این نسل جوان هم نمی تواند به عنوان عامل مهم تغییرات اثر زیادی داشته باشد. ولی اگر آنها را با الگوهای جدید نقش زنان در جامعه، که مشارکت بیشتر زنان را در حیات جامعه هم به عنوان نیاز توسعه و یا به رعایت حقوق بشر طلب می کند مدنظر بگیریم، می توانیم در آینده در کنار دیگر عوامل ضرور، تغییرات را داشته باشیم. در این که ترکیب سنتی و جمعیت جوان و انتظارات نو آنها عامل تغییر هستند شکی نیست و لیکن همان طوری که ذکر شد، جامعه پذیری آنها نیز بسیار مهم است. نقش رسانه های همگانی نیز در این فرایند با توجه به اهمیت آنان در جامعه پذیری در دنیای معاصر ویژه است و می توانند در این امر مؤثر باشند. اگر عواملی که ذکر شد، مورد توجه قرار گیرند مسلماً نسل جدید زنان خاورمیانه تجربه ای متفاوت از نسل قدیم خواهند داشت. برای نسل قدیم تغییر وضعیت زنان و حتی آرزوی تغییر آن با توجه به واقعیات عصر به شکل امروزی مطرح نبود و مرزهای اقتدار اجتماعی نیز در برخی استثنائات به چالش کشیده نمی شد. تجربه نسل قدیم، تجربه قبول استعار سنتی، قبول تقسیم وظایف اجتماعی، کناره گیری از سیاست و ناآگاهی نسبت به خود و اجتماع بود. نسل جدید با آگاهی بیشتر نسبت به تحولات انجام شده، نگرش نسبت به زنان به عنوان عاملان مهم توسعه به عنوان مسئله مهم معاصر و فصل مشترک همه فعالیتهای اجتماعی، مشارکت به عنوان لزوم توسعه و حضور در عرصه

تصمیم‌گیری روبروست و اگر به نحو درست نه با هدف تلاشی خانواده جامعه پذیر گردد مسلماً تجربه متفاوت از نسل قدیم خواهد داشت. در این راه آموزش نکته اصلی است. نکته آنکه نسل جدید، تجارب گذشتگان را با آگاهی بیشتر بر دوش دارد و از طرفی خود را فقط محدود به تجربه جامعه خویش نمی‌بینند. تغییر و تحولات در سطح بین‌المللی خود زمینه‌ساز بسیاری تحولات در جوامع هستند و از آنان گریزی نیست.

دکتر لطفیان: خانم دکتر زنجانی زاده با توجه به تجربه دانشگاهی و برخوردی که با دانشجویان دختر و پسر در کلاسها یا خارج از کلاس دارند، شاید بتوانند با تأکید بیشتر بر تجربه ایران به این پرسش پاسخ بدهند. آیا شما فکر می‌کنید که دیدگاههای نسل جوان ایران، چه دانشجویان دختر و چه پسر، در خصوص نقش سنتی زن ایرانی دچار تحول شده است یا خیر؟

دکتر زنجانی زاده: برای پاسخ به این پرسش باید به مسئله دیگری بازگردم و آن این است که جامعه سنتی گهگاه هم به صورت یک نوستالژی مطرح می‌شود - که چقدر جامعه سنتی خوب بود و در آن هیچ تنش و تعارضی نبود - که البته اگر خوب تحقیق کنیم شاید مشخص بشود این طور هم نبوده است که جامعه سنتی مسئله نداشته است. چون این روزها مطرح می‌شود که جامعه دچار بحران آموزشی یا بحران خانواده است در حالی که در جامعه سنتی همه چیز مناسب بوده است. اگر جامعه را به عنوان یک سیستم در نظر بگیریم که دارای ساخت و کارکردهایی است، و تغییراتی در زمان صورت می‌گیرد، معلوم نیست که در جامعه سنتی همه چیز در سر جای خودش بوده و علی‌الظاهر بحرانی در خانواده، و بحران تقابل اندیشه پیر و جوان نبوده است. این مسئله به معنی نبود بحران نبوده، بلکه مجال ابراز نداشته است یا تعریفها فرق می‌کردند، مثلاً می‌گوییم که در جامعه نوین امروزی میزان طلاق زیاد است، در حالی که اگر طلاق را یکی از اشکال از هم‌گسیختگی بگیریم، و دیگر صور از هم‌گسیختگی نبود ارتباط است، شاید در جامعه سنتی این از هم‌گسیختگی خیلی وجود داشته، یعنی یک ارتباط صرف فیزیکی در خانواده بوده است و کمتر همدلی و مشارکت به

چشم می خورد. طبیعتاً وقتی در سیستمی یک تغییر به وجود بیاید، کل سیستم دچار عدم تعادل می شود، که مثلاً به استعمار اشاره شد که خود استعمار گهگاه که مستقیم بوده، نخستین چیزی که با خود به کشورها برده است، بهداشت می باشد و این بهداشت طبیعتاً تعادل جمعیتی را به هم زده است، مثلاً یک واکسیناسیون ساده می تواند جمعیت یک روستا را در عرض ۱۶ - ۱۵ سال دو برابر کند. بنابراین یکی از مسائلی که عدم تعادل را در جوامع ایجاد کرده است، ورود بهداشت بوده، که آهنگ رشد و خیلی چیزهای دیگر را به هم زده است، یعنی جمعیت در عرض ۱۶ - ۱۵ سال دو برابر می شود، بدون اینکه ساختار اقتصادی - اجتماعی تغییر کند.

البته عامل تغییر این جوامع تنها تغییر جمعیتی نبوده، اما این جمعیت آهنگ تغییرات را بسیار سریع کرده است. برای نمونه در مورد سواد آموزی خود دولتها مسئله تقاضای آموزشی را دامن می زنند و تشویق می کنند. خانواده ها هم گهگاه می بینند که یکی از راههای تحرک اجتماعی آموزش و پرورش است. دیگر هم رشد طبیعی جمعیت باعث می شود که اصلاً مسئله دسترسی به آموزش دشوار شود. به هر حال در جوامع سنتی که از استعمار مستقیم و غیر مستقیم رهایی پیدا کرده اند، راه رستگاری دسترسی به آموزش است. البته کشورهای غربی ابتدا توسعه داشتند، و سپس آموزش آنها توسعه پیدا کرد. شاید در تجربه تاریخی تنها یکی دو کشور را می بینیم که از طریق گسترش آموزش توسعه پیدا کردند، مثل تجربه ژاپن. در این جوامعی که می خواهند از دور عقب ماندگی رها بشوند، آموزش یک وسیله ارتقاء است، و بعد به خصوص، برای زنان که عقب نگه داشته شده اند، که شما به شاخصها اشاره کردید، اصلاً می بینید که هنگام ترسیم نمودارهای آموزشی جهان، خاورمیانه از نظر میزان سواد زنان، جزء پایین ترین است. شاید اگر ایران را به کنار بگذاریم، هنوز هم تفاوت عظیمی میان دسترسی به آموزش پیشرفته در این کشورها دیده می شود. البته دو تا مسئله در اینجا مطرح است، یکی مسئله سوادآموزی است که شاید همه کشورها می خواهند آن را تشویق کنند و به سرعت گسترش بدهند، و آمارهایشان را نیز بالا ببرند، اما یک مسئله این است که این سوادی که با سه یا چهار ماه به دست می آید، از آنجا که بعد چیزی در پشت آن وجود ندارد، به سرعت در بهترین حالت به کم سوادی مبدل یا فراموش می شود. خیلی نمی توان به این آمارها که

این قدر بی سواد داشتیم و حال این قدر با سواد داریم، اتکاء کنیم؛ به دلیل اینکه بعداً این مسئله پیگیری نمی شود. مسئله دیگر این است که در خاورمیانه و به خصوص در مناطقی که زنان به نحوی به کنار گذارده شده اند، یک راه مهم و راهی که تصور می شود بسیاری از نابرابریها را می تواند از بین ببرد، دسترسی به آموزش است، و نه تنها آموزش خواندن و نوشتن، بلکه آموزش پیشرفته. برای همین یک خصوصیت دیگر جامعه ما این است که در این جامعه یک انقلاب اتفاق افتاده، و در آن همه ساختارهای کهن تکان خورده و زیر سؤال رفته است، و به همین جهت از این لحاظ ما از بسیاری از کشورهای خاورمیانه جلوتر هستیم. تغییر بنیادینی در روابط روی داده و همه آنها را زیر سؤال برده است و زنان هم که در جریان این انقلاب مشارکت داشتند، به آگاهیهایی دست پیدا کرده اند. علاوه بر تغییرات جمعیتی و انقلاب اطلاعاتی، و ارتقاء سطح تحصیلات، چیز دیگری که زنان یا دختران جوان ما دریافته اند این است که آموزش به خصوص آموزش پیشرفته تخصصی است که می تواند جایی برای آنان باز کند تا شاید بتوانند در مقابله با مردان جلوتر نیز بروند؛ یعنی دختران به این نکته رسیده اند که اگر بخواهند در نردبان اجتماعی جایی را بگیرند، این امر به برکت آموزش هر چه بیشتر تخصصی تر و پیشرفته میسر می باشد؛ اگر این آموزش محدود و در سطح پایین باشد، مردان به راحتی جای آنان را می گیرند، برای همین اشتیاق زیادی در میان دختران دانشجویی بینید که هر چه بیشتر و بیشتر آموزش ببینند؛ اما یک خطری که بعداً باید به آن اشاره کنم این است که کیفیت این آموزش چیست، چه شاخصه هایی دارد و اگر یک سیاست خاص را دنبال می کند، در آینده نه چندان دور وضعیت زنان نه تنها بهتر نخواهد شد، بلکه بدتر می شود. همانطور که آمارهای ما نشان می دهد، دختران ما در آموزش، درصد بیشتری را به خود اختصاص می دهند. اما نباید خیلی خوش بین باشیم؛ زیرا این صرفاً نتیجه خواست و پیشرفت دختران نیست، بلکه مسئله در پشت آن این است که از آنجا که بازار کار متناسب با رشد و افزایش تحصیل کردگان تغییر نکرده، مسئله تورم تحصیل کردگان و در نتیجه بیکاری به وجود آمده است. طبیعتاً از آنجا که مردان بیشتر به دنبال آن جاهایی هستند که بیشترین پول و درآمد را داشته باشد، جاذبه تحصیلات دانشگاهی برای پسران کم شده است. در نتیجه مسئله فقط این نیست که دختران این قدر رشد کرده اند، بلکه جاذبه کم شده است و کم کم

آموزش دارد بیشتر جنبهٔ تزئینی و لوکس پیدا می‌کند. به همین جهت جا برای زنان باز گذارده شده است. من نمی‌خواهم تلاش دختران و علائق و آرمانهایشان را دست کم بگیرم، ولی اینکه در دانشگاه‌ها توازن در صد به هم خورده، هم از سوی دختران است و هم از سوی پسران که دیگر کمتر برایشان سود بخشی دارد. در واقع هنوز آن ساختار پدرسالار دارد نقش بازی می‌کند و تغییر نکرده است. آنها در محاسباتشان به اینجا رسیده‌اند که این تحصیلات نه تنها ثمری برایشان نخواهد داشت، بلکه آنها را باز می‌دارد. به همین خاطر، با نوعی زنانه شدن تحصیلات روبرو هستیم که از یک سو خوب است، ولی معمولاً هر چیزی که کارکرد آشکار خوب دارد، در پس آن حتماً یک کارکرد پنهان ناخواسته‌ای هم هست. بنابراین درست است که به برکت آموزشی که زنان پیدا کرده‌اند یک انقلاب آرزوها به وجود آمده است، و دیگر سرنوشتی را که دارند، از پیش رقم زده نمی‌دانند. دختران به اینجا رسیده‌اند که می‌توانند در زندگی‌شان تصمیم‌گیرنده باشند و شاید به نظر برسد که تمایل به ازدواج کمتر شده، یا میزان طلاق بالا رفته است، ولی اگر میزان طلاق را در خانواده‌ها نگاه کنیم، می‌بینیم که آنانی که طلاق گرفته‌اند، لزوماً تحصیلات بالا ندارند؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم که افزایش سواد و ارتقاء تحصیلات زنان موجب می‌شود که تغییرات ناخوشایندی در خانواده به وجود بیاید. در یک نگاه سطحی شاید چنین چیزی به نظر برسد که از یک سو آمار تحصیلات در خانواده بالا رفته، از سوی دیگر اشتغال افزایش یافته است، و آنگاه این دورا به یکدیگر مرتبط می‌سازند و نتیجه می‌گیرند که پیامد ارتقاء تحصیلی و شغلی، بحران می‌باشد.

ولی بحران را به این صورت تعریف کنیم که بحران نقطه‌ای است که اگر تغییرات ساختاری به وجود نیاید، کل سیستم به هم می‌ریزد. بنابراین سیستمی سنتی با عناصر خود جفت وجود شده است، همین که یک عنصر سیستم را تغییر بدهیم، عدم تعادل پدید می‌آید. عدم تعادل کل سیستم را در بر می‌گیرد، اما با سرعت نابرابر؛ یعنی عناصر مادی خیلی راحت‌تر تغییر می‌یابند و عناصر غیر مادی مقاوم هستند. علت آن همان مسئله جامعه‌پذیری است که خانم دکتر مصفا به آن اشاره کردند. یعنی آن عناصر فرهنگی که درونی شدند، به راحتی مثل یک لباس نمی‌توانند عوض بشوند. بنابراین همیشه یک تأخر فرهنگی می‌بینیم که این تأخر می‌تواند بحران ایجاد بکند.

در پاسخ به پرسش شما، عواقب این آموزش پیشرفته زنان در چه صورت می تواند خوشایند باشد و در چه صورت می تواند بحران ایجاد بکند. چیزی را در نسل جوان، حتی در میان پسران، می بینیم که آن نگاه سنتی کهن نسبت به زنان و تحصیلاتشان تغییر کرده است. هر چند در برخی قشرها و گروهها مقاومتهایی را مشاهده می کنید، من فکر می کنم که آن هم نتیجه عدم آگاهی است، نه سوء نیت؛ یعنی اگر آن مکانیزم باز و شناخته شود، کمتر مقاومت صورت خواهد گرفت. برای نمونه هنگامی که من تأثیر این آموزش و یا دسترسی زنان به شغل را عنوان می کنم و مسئله را از خصلت فردی آن بیرون می آورم، می بینم که در جامعه پسران دانشجو کمتر این مقاومت را می بینید. من قبول می کنم که عوامل متعددی از جمله، جمعیت باعث شده است که این ساختارها عوض بشود و اینکه آیا این تغییرات خوشایند هست یا نیست، و چه کارهایی می توان انجام داد، در فرصت بعدی مطرح خواهم کرد.

دکتر لطفیان: آقای نمازی، با در نظر گرفتن پیشینه اجرایی و پژوهشی که شما در سطح ملی و بین المللی در مورد مسائل جمعیتی دارید، آیا شما هم معتقدید مسائل جمعیتی، مانند رشد سریع جمعیت و تغییر در ترکیب سنی این جمعیت از عوامل مهم در افزایش فعالیت زنان، در خاورمیانه و به ویژه در ایران بوده اند؟

آقای نمازی: ابتدا به صورت کلی تر به مسئله ایران و این روندی که در منطقه وجود دارد، نگاه کنیم و سپس به طور اخص به این سؤال پاسخ بدهیم. من فکر می کنم باید به دو ویژگی خاص در ایران توجه کرد که خیلی کشورهای در حال توسعه و مخصوصاً در این منطقه به عنوان یک کشور اسلامی، بسیار سودمند می تواند باشد. یکی مسئله خود انقلاب بود که اثرش را کردن زنان بود، هم از قیود برخی سیاسی رژیم پهلوی و هم از قیود برخی سنتهای خانواده. اگر به انقلاب ایران نگاهی بیندازیم، درمی یابیم که شاید در هیچ انقلابی این قدر مردم در آن مشارکت نداشتند. ویژگی این مشارکت، حضور زنان بود، نه فقط زنان نخبه بلکه توده زنان، حتی زنانی که از خانه بیرون نمی آمدند، از خانه بیرون آمده و مشارکت سیاسی کردند. من فکر می کنم در ادبیاتی که درباره انقلاب نگاشته می شود، به نقش زن کم توجهی

می‌گردد و این امر باید مورد بررسی قرار گیرد. متأسفانه پژوهشگران برجسته هم کمی این حالت مردسالاری را دارند. این امر نه تنها به برافکندن رژیم‌ی که ۲۵۰۰ سال سابقه داشت، منجر شد، بلکه نیرویی عظیم را نیز رها کرد. این رهایی نیرو و عواقبی داشت و هیچ نیروی سیاسی نمی‌تواند این نیروی رها را دوباره به راحتی در قید و بند قرار بدهد. ویژگی اول حرکت این انقلاب، اسلامی بودن بود و ویژگی دوم آن در رابطه با زنان این بود که باعث شد که زنان تاحدی وارد تفسیر احکام و دستورهای مذهبی شدند و این کار را با دید و شناخت خیلی خوب انجام دادند. به این معنی که در ایران قرائت‌های مردسالارانه از مذهب شکسته شد.

ذکر رویدادی که در مصر در هفت سال پیش اتفاق افتاد، بسیار جالب است. من هفت سال آنجا بودم و ارتباط خیلی جالبی با مردم و دولت پیدا کرده بودم. یک خانمی رئیس ارگان منطقه‌ای سازمان ملل در عمان است، در آن زمان وزیر امور اجتماعی بود و از زمانی بود که برای ارتقاء موقعیت و حقوق زنان خیلی فعالیت داشت. هنگامی که برای خداحافظی جهت بازگشت به ایران به سراغ او رفتم، به من گفت که از تو خواهشی دارم. شما هفت سال در اینجا بوده‌اید، و در حرکت توسعه زنان خیلی همکاری داشتند و حالا می‌خواهید به کشور خود ایران بازگردید. من از شما خواهشی دارم که به سود هر دو مملکت است. گفته بفرمایید. گفت سعی کن که به توسعه ارتباط زنان ایران و مصر از طریق تشکلهای مدنی و مراکز پژوهشی کمک کنی.

گفتم بنده خیلی خوشحال می‌شوم، ولی انگیزه شما برای این درخواست چیست؟ گفت یک فرق بسیار عمده‌ای بین زنان ایران و زنان مصر وجود دارد. در ادبیات بین‌المللی، در منطقه خاورمیانه مصر بسیار پرسر و صدا است. در مجامع بین‌المللی زنان خیلی برجسته‌ای از مصر حضور دارند. ولی در میان آنها زنانی که شناختی راستین از اسلام و ارجی که اسلام برای زن قائل است، داشته باشند، خیلی زیاد نیست و فکر می‌کنم دانش آنها بیشتر از مکتب و دانش غربی سرچشمه گرفته است. زنان ایرانی نه تنها دانش جهانی را دارند، بلکه شناختشان از اسلام خیلی عمیق‌تر است و وقتی تفسیرهای مردسالارانه از مذهب می‌شود، برعکس روشنفکران مصری و عرب بلافاصله عقب‌نشینی نمی‌کنند. ما متوجه شده‌ایم که

زنان ایرانی برمی گردند و در مقابل این برخوردها تفسیری عمیق از اسلام ارائه می دهند و خیلی محکم موقعیت زن را مطرح می کنند. بنابراین این تحولی که از این بابت در ایران صورت گرفته است، خیلی مهم است. سومین نکته ای می خواهم از تجربیاتم مطرح کنم از دید خاص من به خاطر دور بودن از ایران و نگاه به روند جهانی شدن، ناشی می شود. این نکته اثر تلطیف کردن نقش زنان در کارهایی است که معمولاً توسط مردان با خشونت صورت می پذیرد. مثلاً خود انقلاب، به ویژه چنین انقلابی در سطح وسیع می توانست در حالت عادی خیلی بیش از آنچه که خون ریخته شد، خونریزی در پی داشته باشد. من اعتقاد دارم حضور زنان در انقلاب گرایشهای خشونت آمیزی که در هر انقلابی وجود دارد را تا حد زیادی تعدیل کرد. مسئله چهارم این است که مسائل بسیار حساس را زنان در ایران با زبانی مطرح می کنند که تضاد و نقش کمتری ایجاد بشود. مثلاً خانم دکتر مصفا مسائل حقوق بشر را مطرح می کنند، پایگاه مطالعاتی ایجاد کرده اند، و ارتباط جهانی دارند. من متوجه شدم که در کشوری همچون مصر، در سطوح جامعه زنان این ظرافت را داشته اند اما روشنفکرانشان وقتی این بحثها را مطرح می کردند حالت تضاد و برخورد زیادی ایجاد می شد و این تغییرات و اصلاحات دچار مشکلات می شد.

در خصوص برخی شاخصها، جالب اینجاست که وقتی شخص دور از وطن باشد و پس از چند سال برگردد، چیزهایی را متوجه می شود که آنانی که در متن هستند، ممکن است نبینند. در بحث شاخصها و آمار، شاخصهای پیشرفت اجتماعی، نشان می دهند. البته در زمینه اقتصاد موفقیت ناچیز است چون بیشتر در دست مردان قرار داشته است) واقعاً حیرت انگیز است که نتوانستیم درست به دنیا ارائه بدهیم. در دوران قبل از انقلاب، در دستگاه برنامه ریزی هر چه تلاش می شد که این تغییر ایجاد بشود، چون تعهد به صورتی که در حال حاضر هست، نبود، ممکن نشد ولی شاهدیم که در عرض ۲۰ سال، در ایران علی رغم داشتن مناطق و جمعیتهای پراکنده، تمام خدمات اساسی قرار گرفته مانند آب روستاها، برق، سواد بهداشت در دسترس نخبگان قرار گرفته است و این تحول فوق العاده است. به مسئله ورود دختران به مدارس خوب اشاره شد، ولی مسئله ای که خیلی خوب به آن اشاره رفت، مسئله کیفیت است. هم در آموزش ابتدایی و هم در آموزش عالی کیفیت بسیار پایین آمده است.

در بیست سال گذشته آنقدر که به چالش گسترش کمی آموزش توجه شده به کیفیت آموزش توجه نشده است. زنی که از انقلاب وارد جامعه شده، سوالات بسیاری برایش مطرح است و این بر فرزندش اثر می‌گذارد. معلم فرزند او در مدرسه آمادگی کافی برای پاسخگویی به این سوالات را ندارد، نارسایی نظام آموزشی ما ممکن است خطر بزرگ کنونی و آینده باشد. واقعاً هر چقدر که ما بر مسئله کیفیت و مسئله بودن عدم توجه به کیفیت تأکید کنیم، باز هم کم است. محتوای درسی که الگوهای کلیشه‌ای از نقش زن را ارائه می‌دهد، در جامعه‌ای که دچار چنین تحولی شده است، جای تأسف دارد. جمعیت، خیلی افزایش پیدا کرده است، اشتباهاتی هم در اوایل انقلاب صورت گرفت که برنامه تنظیم خانواده را منحل کردند. اما بعداً متوجه شدند و هم اکنون یکی از مؤثرترین برنامه‌های کنترل رشد جمعیت در ایران اجرا می‌شود. یک انفجار جمعیت صورت گرفته و جوانی جمعیت اثرات زیادی داشته است. مسئله اشتغال نیز بسیار مهم است، مخصوصاً بزرگترین ترکیب در بیکاری افرادی هستند که سواد بالاتر از دیپلم دارند و این افراد با این سواد دیگر حاضر نیستند کارهایی را که قبلاً می‌کردند، انجام بدهند. بنابراین تغییر در محتوای آموزش، مهم است و این حق هر انسانی است که آموزش داشته باشد و این وظیفه حکومت، به ویژه حکومتی که منابع و امکانات زیادی دارد، است که این فرصت را ایجاد کند.

پدیده دیگر فرار مغزهاست، در حالی که چنین نیازی به بالا بردن کیفیت نظام آموزشی ما در همه سطوح وجود دارد، فرار مغزها ابعاد وحشتناکی یافته است. بنابراین من فکر می‌کنم زنان باید دوباره پیشگام بشوند و با ظرافت خودشان راه کارهایی ارایه بدهند که تاحدی غیرسنتی باشد، چون ما وقت چندانی نداریم. آنچه که استیونسن به عنوان انقلاب فزاینده توقعات مطرح کرده، در مورد ایران تحقق یافته است. فقر و بیکاری و سن ازدواج بالا رفته است و زنان در برخی سطوح وارد اشتغال شده‌اند، ولی رابطه تحصیل و اشتغال بسیار بد است. همانطور که گفته شد مسئله کیفیت، اصل است، اما زمان نیز مهم می‌باشد. منظور زمانی است که بازار کار و تحصیلات با یکدیگر تطبیق داده بشوند.

مسئله آخری که می‌خواهم مطرح کنم این است که در هر صورت زن آگاه شده، تحرک پیدا کرده و وارد جامعه شده است و دیگر محدودیتهایی است که مردان نیز دارند، ولی زنان به

صورت مضاعف دارند، مثلاً این امر در مورد فقر و بیکاری مشهود است. برخی سنتها و مقرراتمان ورود زن را به بازار کار و فرصتهای مناسب با ظرفیتش محدودتر کرده، بنابراین فشار تا حدی بر زنان بیشتر است. همه این آمار را می دانند که حدود یک میلیون زن در ایران هستند که سرپرست خانواده می باشند و بیش از نیمی از آنان زیر خط فقر قرار دارند. آمار طلاق بالا رفته است و تفسیرهای متفاوتی در این خصوص وجود دارد، یک تفسیر می گوید که زن آگاه شده است و زور گویی مرد را کمتر تحمل می کند و این تضاد ایجاد می کند. بنابراین آموزش باید تأکیدش بر مردان باشد، و از کودکی این کار صورت بگیرد تا ذهن مردان باز و روشن بشود تا این واقعیت را بپذیرند. در برخی مناطق، گویا در غرب کشور آمار خودکشی در میان زنان تحصیل کرده جوان زیاد است. یک علت این مسئله، فشار اجتماعی است، زیرا این زن تحصیل کرده و آگاه شده است اما برخی جنبه های ساختار سنتی که او را در خانواده و جامعه و قبیله محدود می کند، به جای خود باقی است. البته سنت هم تماماً منفی نیست و نکات مثبت هم زیاد دارد. برای همین فکر می کنم به آثار تحولی که به وجود آمده است، بیشتر توجه کرد.

دکتر لطفیان: بحث بعدی بیشتر با نوع خاصی از مشارکت زنان مرتبط است. می دانیم که به نظر می رسد هم اکنون مشارکت زنان در ایران بیشتر محدود شده است به شرکت در انتخابات به عنوان رأی دهنده و نه تصمیم گیرنده، کمتر مجال مشارکت زنان در سطوح مدیریتی، سطوح بالای تصمیم گیری و مراکز قدرت فراهم شده است. از خانم دکتر مصفا خواهش می کنم با توجه به اینکه به طور مستمر کارهای پژوهشی خودشان را در مورد مشارکت سیاسی زنان در ایران متمرکز ساخته اند، به این پرسش پاسخ بدهند که آیا این نوع مشارکت زنان ضروری است و اگر پاسخ ایشان مثبت است، آیا می توانند راهکارهای عملی را برای توانمندسازی زنان و افزایش فعالیت آنان در این زمینه خاص ارائه نمایند. با توجه به اینکه نمایندگان زن مجلس ما از این سخن می گویند که باید سهم بیشتری به زنان در کابینه اختصاص داده بشود، آیا فکر می کنید که زنان باید حتماً پست مدیریتی و وزارتی داشته باشند تا وضعیت زنان در کل جامعه به طور نسبی بهبود پیدا بکند یا خیر؟

دکتر مصفا: مقدماً مطرح می‌کنم که ما همیشه مشارکت سیاسی زنان را در دو سطح تحلیل می‌کنیم: یکی سطح توده و سطح نخبگان که بیشترین مباحث مشارکت زنان نیز پیرامون مشارکت آنان در سطح نخبگان و حضور در مناصب اخذ تصمیم است. در حالی که در زمینه مشارکت مردان، این امر مطرح نیست. سیاست عرصه مردان بوده و هیچ‌گاه گفته نمی‌شود که چند مرد به عضویت کابینه درآمده‌اند، یا مردی در کشوری رئیس‌جمهور شده است. طبیعی است هنگامی که رئیس‌جمهوری انتخاب می‌شود، مرد باشد و اگر زنی انتخاب گردد، تحولی غیرمتعارف صورت گرفته است و شاید به نظر تغییراتی در شیوه عمل و نتایج حکومت به وجود آید. ما از ابتدای انقلاب واقعاً مشارکت زنان را در سطح توده داشته‌ایم، البته این قابل تحلیل است که ماهیت این مشارکت بسیجی بوده، داوطلبانه، یا سنتی و یا مدرن بوده است و می‌توانیم این تقسیم‌بندی را داشته باشیم. مشارکت در سطح توده زنان در سطح وسیعی یکی از ویژگیهای نظام مشارکت جامعه است. خوب بوده است، زنان در انتخابات مختلف جامعه خوب شرکت کردند و مقدماً بر اینها در فرایند انقلاب نقش بسیار مؤثری را داشته‌اند. ولی در کنار همه این گونه مشارکتها، همیشه این مسئله مطرح بوده است که زنان به نسبت مشارکتشان در انقلاب سهمی در مناصب تصمیم‌گیری نداشته‌اند و در مراحل اولیه انقلاب خیلی کم‌رنگ بوده است، و کم‌کم از دهه ۱۳۷۰ این میزان افزایش پیدا کرد. در حال حاضر نیز مشارکت زنان در سطح نخبگان به عنوان یکی از خواسته‌های جامعه مطرح می‌شود.

من به این نکته توجه می‌کنم که ما افزایش خوبی تعداد نمایندگان زن در مجلس چهارم و پنجم داشتیم، ولی با تمام تحولاتی که در جامعه صورت گرفت، و به ویژه با خواسته‌های نامزد پیروز و رئیس‌جمهور در خصوص حضور بیشتر زنان در جامعه و مناصب اخذ تصمیم مطرح شد و با اینکه آقای خاتمی تنها کاندیدایی بود که در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری برنامه مشخصی برای زنان داشت، ولی نتیجه بعد از ۴ سال، با آن انتظارات منطبق نبود. حضور یک زن در مقام معاونت ریاست جمهوری خود دستاورد بزرگی بود، اما در دیگر زمینه‌ها، شاخص‌ها از افزایش چندان قابل توجهی حکایت ندارند. من به مشارکت سیاسی زنان در سطح نخبگان معتقد هستم، به شرط اینکه این مشارکت بتواند به تدریج به

ایجاد انگیزه بیشتر در توده کمک کند و هم این مشارکت بتواند مشارکت واقعی و تصمیم ساز و مفید به حال زنان باشد. من بر این مسئله تاکید می‌کنم که واقعاً زنانی که در منصب بالایی قرار می‌گیرند و در موقعیت اخذ تصمیم هستند در برخی از مواقع آن قدر درگیر اثبات و تثبیت هستند، که متأسفانه در برخی موارد نمی‌توانند آن وظیفه خودشان را انجام بدهند. شاید در سطوح مدیریت میانی این مشکل را کمتر حس بکنیم، اما در سطوح بالاتر، فکر می‌کنم که خیلی مشکل اثبات و تثبیت هست. جامعه هم همیشه با ذره بین قطورتری به وضعیت زن در موضع اخذ تصمیم نگاه می‌کند و برخی تردیدها درباره اینکه آیا زنی که پست بالایی به او داده می‌شود، توانایی و مهارت این را دارد که از عهده وظیفه اش برآید وجود دارد. این تردید در سطوح بالا برای تفویض اختیار به زنان به همان دلایل تاریخی و فرهنگی وجود دارد.

در حال حاضر حضور زن در مناصب بالا و اخذ تصمیم به یک ارزش جهانی بدل شده است و سطح توسعه کشورها را با آن ارزیابی می‌کنند شاخص توسعه انسانی که آقای نمازی به آن اشاره کردند یکی از مهمترین عواملش حضور زنان در مناصب تصمیم گیری است و اگر در همه زمینه‌ها پیشرفت وجود داشته باشد و لیکن در این زمینه آمارها پایین باشد، شاخص توسعه انسانی بالایی را برای آن کشور در نظر نمی‌گیرند. مرتباً آمارهای متعددی برای حضور زنان در نهادهای تصمیم گیری، ریاست جمهوری یا نخست وزیری، در مجالس مقننه، در کابینه، و در مقامات بالای حزبی مطرح می‌شود. گریزی هم از این قضیه نیست، به نوعی گفته می‌شود قرن ۲۱ قرن زنان است و ما با تغییرات اساسی روبرو خواهیم بود. اینکه این تغییرات تا چه حد می‌تواند در جامعه ایرانی تأثیرگذار باشد، موضوعی است که می‌تواند بیشتر مورد بررسی قرار بگیرد. اما من شخصاً آمارهایی را که از مشارکت زنان در سطوح بالا وجود دارد، متناسب با سطح مشارکت توده نمی‌بینم. نکته ای که من به آن اعتقاد دارم این است که نباید به صورت نمایشی و سمبلیک از حضور زنان استفاده کرد. مسئله شایسته‌سالاری، خود ارزش ویژه ای دارد و من اعتقاد ندارم که حتماً باید به لحاظ نمایش، و بالا بردن آمارها این کار را بکنیم. چون در اثر آن ممکن است که به نتایج نامطلوبی برسیم که به نگرش منفی قبلی کمک و آن را تقویت می‌کند. از طرف دیگر سیستمی هست که امروزه در جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد و نتایج مطلوبی هم به بار آورده است، البته تا حدی با بحثی که به عنوان

شایسته‌سالاری مطرح کردم، تناقض پیدا می‌کند. آن سیستم سهمیه (Quota System) است که در بسیاری از نظام‌های سیاسی کشورهای اروپایی، آمریکای لاتین و کشورهای آفریقایی مورد استفاده قرار گرفته است که بر اساس آن درصد مشخصی از کرسیهای پارلمان، و مقامات بالای حزبی به زنان اختصاص می‌یابد. این امر به افزایش مشارکت زنان کمک کرده، ولیکن همانطور که عرض کردم، باید به مسئله شایسته‌سالاری و اینکه کدام فرد انتخاب می‌شود هم توجه داشته باشیم. در حال حاضر هم، همانطور که مطرح شد، بحث اینکه چند وزیر زن داشته باشیم، مطرح است و امیدواریهایی هم در این زمینه داده شده است، ولی اینکه این امر تا چه حد واقعیت عملی به خود بگیرد و تا چه حد آن ساختارهای اجتماعی سیاسی مقاوم بتوانند خودشان را با این خواسته تطبیق بدهند، سؤالی اساسی است. اما به نظر می‌رسد با توجه به تحولاتی که صورت گرفته است، ما در این مسیر با یک حرکت مثبت روبرو هستیم.

در حالی که پیوستن به یک سند بین‌المللی را حل‌کننده قطعی مشکل نمی‌دانیم و اصولاً اسناد بین‌المللی را بیشتر برای تبیین مسائل مهم می‌دانم و لیکن قبول کنوانسیون رفع تبعیض نسبت به زنان را که تقریباً همه کشورهای اسلامی نیز پذیرفته‌اند با قید حق شرط مفید می‌دانم. ابزارهای حقوق بشر در تبیین و طرح مسائل موفق بوده‌اند، ولی باز هم فکر می‌کنم که تعهد به یک کنوانسیون بین‌المللی می‌تواند زمینه ارتقاء زنان به مناسب مدیریتی را فراهم بیاورد، چون به ویژه در یکی از مواد آن همین نکته به صراحت مطرح شده است. وقتی ما به کنوانسیون حقوق کودک پیوستیم، در این زمینه کارگاههایی برگزار و مطالب کنوانسیون منتشر شد، و یک حرکت اجتماعی را برای توجه بیشتر به حقوق کودک می‌بینیم، البته باید به صورت تحلیلی با آن برخورد کرد - پیوستن ایران به کنوانسیون، ایجاد فرصتهای بیشتر در سطح جامعه و توجه بیشتر به بکارگیری زنان در سطوح مدیریت میانی و بالاتر برای آماده‌سازی و نگاه بهتر آنان نسبت به مدیریت ایجاد می‌کند. البته همواره دو نگرش در خصوص بهبود وضعیت زنان وجود دارد، یکی این که ما اگر مسائل کل جامعه را به گونه‌ای حل کنیم و بستری را برای مشارکت و حضور فعال همه فراهم بکنیم، زنان هم از این وضع بهره‌مند می‌شوند، ولی در کنار آن، زنان به دلایل تاریخی، به دلیل محدودیتها و تبعیضهایی که وجود داشته است، باید فرصت بیشتری به آنها داده و تبعیض مثبت نسبت به آنها روا داشته بشود تا

بتوانند گذشته و آن تبعیض تاریخی را جبران و در سطح جامعه حضور پیدا بکنند. همانطور که عرض کردم حضور زنان در مناصب اخذ تصمیم یک ارزش جهانی است و کشورهایی هستند که درصد بالایی از آموزش، درصد بالایی از فراهم کردن امکانات بهداشتی، و درصد مناسبی از اشتغال را در آمارهای خود دارند، ولی اگر وضع زنانشان نامطلوب باشد، در شاخص توسعه انسانی جایگاه مناسبی را ندارند.

نکته دیگری که به آن توجه می‌کنم این است که حضور زنان در مناصب اخذ تصمیم فقط برای بالا بردن آمارها نیست، فقط برای تشریفات و انعکاس بین‌المللی نیست، بلکه زن آن توانایی رهبری و هدایتی را دارد که من به آن معتقد هستم و می‌تواند به ایجاد معنویت و رابطه بهتر در سطح جامعه کمک کند و این هم به نظر من یک شاخص است. یک نکته دیگر که وجود دارد این است که واقعاً ما در جامعه خودمان پس از سالهایی که گذشته است هنوز تغییرات اساسی را در قوانین ندیده‌ایم. یعنی واقعیت این است که قوانین مدنی ما جز در مواردی که روی آن کار شده، اساساً دست نخورده است و تغییر اساسی را در آنها شاهد نیستیم. البته می‌بینیم که جامعه فراتر از این قوانین حرکت کرده است و اکنون خیلی از افراد در اثر آموزش، تحولات اجتماعی و آگاهی بیشتر، فرصتهای بیشتری را فراهم می‌آورند. من فکر می‌کنم که ما به لحاظ اینکه تعادل ایجاد بکنیم، هر چند به یک دیوارهای سخت فرهنگی برخورد می‌کند که مشکل ساز هم هست، باید این تغییرات را پدید بیاوریم و این قوانین را در جهت حمایت از آنچه که زنان شایستگی آن را دارند و یا اثبات کرده‌اند، اصلاح بکنیم.

دکتر لطیفیان: نکته بسیار مهمی که در مورد معیار شایسته‌سالاری مطرح می‌کنید این است که زنان ایرانی به موفقیت‌های تحصیلی چشمگیری دست یافته‌اند، و به نظر می‌رسد که توانایی رقابت را در عرصه‌های مختلف دارند، و اگر هم تنها معیار شایسته‌سالاری که شما مطرح کردید، بود، این حق می‌بایست به زنان داده می‌شد که در سطوح بالا، و در مراکز تصمیم‌گیری مشارکت فعالانه‌تری را داشته باشند. ولی خیلی مهم است که شما به مسئله قوانین و موانع قانونی هم اشاره کردید. در برخی عرصه‌ها اصلاً به زنان حق و فرصت رقابت هم داده نشده است. برای مثال مسئله شایسته‌سالاری مطرح نیست، وقتی که وزارت امور

خارج در باره انتخاب سفرا تصمیم گیری می کند. مسئله انتخاب سفیران زن مطرح نمی شود، یا در انتخابات ریاست جمهوری. یعنی می بینیم که در برخی عرصه ها هر چقدر هم که زنان تلاش بکنند و توانایی رقابتشان را افزایش بدهند، موانع ساختاری وجود دارد. فقط هم عرصه های سیاسی نیست، در بخشهای اقتصادی، فرهنگی، حتی در بخشهای خصوصی می بینیم که باز محدودیتهایی برای زنان به وجود آمده است. فکر می کنم در اینجا جا دارد از خانم دکتر زنجانی زاده بخواهم که نظراتشان را مطرح بکنند. در مورد راهکارهای عملی، خانم دکتر مصفاً به تغییر در دیدگاه ها اشاره کردند، که تا زمانی که در دیدگاه ها تغییر ایجاد نکنید، شاید نتوانید فرصتهای مشارکت نخبگان را فراهم بکنید، نظر شما در این باره چیست؟

دکتر زنجانی زاده: نکته جالبی که خانم دکتر مصفاً به آن اشاره کردند، این بود که جامعه و جامعه زنان ما خیلی تغییراتش بیشتر و سریع تر از آن چارچوبهایی است که چون به چارچوب تبدیل می شوند، کمتر به تغییر میل دارند. یعنی هم اکنون یک انقلاب آرزوها در زنان و دختران می بینیم که آن چارچوبها با آن روابط ساختاری که کم و بیش ثابت هستند و البته نه صد درصد، زیرا روابط ساختاری هم تغییر می کنند، سرعت تغییر خواسته ها و آرمانها با تغییر ساختاری سنخیت ندارد. یعنی این انقلاب آرزوها خیلی سریع تر صورت گرفته، آگاهی بیشتر است و تغییر ساختاری به آن پاسخ نمی دهد. این نکته خیلی مهم است. ولی مسئله مشارکت داشتن زنان از هنگامی مطرح شد که مسئله توسعه مطرح گشت. توسعه مواهبی دارد که شامل کسانی می شود که در آن مشارکت دارند. وقتی مشارکت نداشته باشند، طبیعتاً هنگام تقسیم از آن مواهب بهره مند نمی شوند. بنابراین، برای اینکه مشارکت صورت بگیرد، مقوله دیگری مطرح می شود که لیاقت سالاری است، لیاقت سالاری هنگامی ارزش دارد که ما نقطه شروع یکسانی هم داشته باشیم. یعنی ما لیاقت سالاری را مطرح کنیم و بگوییم زنان و مردانی که مایل هستند، وارد آن بشوند. در این صورت از یک نقطه غافلیم و آن اینکه شرایط آغازین آنها یکی نیست؛ یعنی مثلاً می بینیم که آموزش برای دختران گسترش پیدا کرده است، اما رشته هایی که آنان می روند بیشتر رشته هایی است که با نقش سنتی آنها، یعنی مادری

سنخیت دارد، و یا از یک نظر در آینده با آن همخوانی دارد. مثلاً می بینید که دختران در تحصیلات عالی به بیشتر وارد حوزه هایی می شوند که در نهایت به شغل معلمی، یا در پزشکی به شغل پرستاری منجر می شود. تنها در رشته پرستاری تبعیض مثبت داریم که به خاطر خصوصیت‌هایی مذهبی خودمان تقریباً میزان برابر پزشک را می گیریم. اما آنجا که گفتم این رشد ممکن است مسئله ایجاد بکند که حتی منجر به بیکاری زنان بشود، این است که می بینید که تمرکز دختران در علوم انسانی و تجربی است و در بخش ریاضی و فیزیک درصد نصف مردان است. با توجه به رشد علم و تکنولوژی، طبیعی است بخشی که بیش از همه می تواند افراد را جذب کند و دختران به خاطر اینکه این با وظیفه بعدی مادری و خانه داری، آنان، از نظر نوع و آهنگش تطبیق نمی کند، بیشتر به سوی این رشته ها سوق داده می شوند. ناگفته پیداست که در ده سال آینده مشکل بیکاری زنان از این که هست، بدتر خواهد شد؛ چون آن بخش تقریباً به اشباع رسیده است. پس اگر مسئله لیاقت سالاری را هم در اینجا مطرح بکنیم، گفته می شود زنی که عهده دار این پست بشود، نیست. چرا نیست؟ برای اینکه ما اصلاً این گرایش را طوری تشویق کرده ایم که به آن بخشها بروند. هم اکنون در بخش علوم انسانی و تجربی، تورم تحصیل کرده زن داریم. گفتم که وضع اشتغال زنان به مراتب از این هم بدتر خواهد شد.

بخشی از مسئله به رابطه متقابل میان اجتماعی شدن و مسئله مشارکت بر می گردد. اجتماعی شدن و شکستن کلیشه های ذهنی و مطلوب کردن تصویر، و ناتواناییهایی که از ابتدا ایجاد می شود، که مرحله به مرحله تشدید می شود تا اینکه هنگام طرح تز لیاقت سالاری مشکل پیدا می شود، در آنجا این کار کند و درازمدت است و نمی توانیم بگوییم که تنها اجتماعی شدن مسئله را حل می کند؛ چون چیز دیگری روی اجتماعی شدن دارد بازی می کند. یعنی حرکت ما در حمله به معضل باید از دو جهت باشد، اینکه سیستم تربیتی ما باید چه از نظر محتوا، چه از نظر راهنمایی دانش آموزان و چه از نظر کتابهایی که تدریس می شود، حتی تصویرهای درون کتابها که بچه ها از روی آنها همانندسازی می کنند و این تصویرها هنوز همان شیوه سنتی را تبلیغ می کنند، اصلاح شود. برای نمونه وقتی دارد حرف «شین» را درس می دهد، این گونه آغاز می شود که «مادر آش پخت» در حالی که

بهترین آشپزهای جهان مرد هستند. یا هنگام تدریس ریاضی می گوید که این سه تا پسر این جاده را ساختند، چند متر دیگر باقی مانده است، اما در مورد دخترها می گوید که دو تا پیراهن دوخت، در حالی که مهمترین خیاطهای جهان، مرد هستند. شغلها جنسیت ندارند، بلکه مردها به دنبال کارهایی هستند که ثبات و درآمد دارد. همین شغل آشپزی وقتی که پولی می شود، مردانه است، اما وقتی مجانی می گردد، زنانه است. کتابهایی که ظاهراً اجتماعی نمی کند همانند ریاضی و علوم در آن هم مثلاً دختر دارد در فضای بسته با پلاستیک آزمایش می کند اما پسر دارد در آزمایشگاه آزمایش می نماید، غافل از اینکه کودک دارد همانندسازی می کند. به همین دلیل است که دختران دارند. شبیه پسران همانندسازی می کنند، چون می بینند که اگر آن را داشته باشند همان طور عقب خواهند ماند. بنابراین، در درازمدت باید در مسئله آموزش چه از نظر محتوا و چه از نظر راهنمایی رشته و کتابها تجدیدنظر بشود. کجا این تجدیدنظر و توسط چه کسی می تواند صورت پذیرد؟ کسی که در مقام تصمیم گیری است، او دارد بازی می کند. در بهترین حالت وقتی هم تصمیم گیرندگان مرد باشند این مردان فراموش می کنند. یعنی من معتقدم که حضور زنان در پست مدیریت دو حسن دارد، یکی نمادین است؛ یعنی تصور اینکه زنان نمی توانند را می شکند، حتی اگر به صورت تزئینی یک یا دو وزیر زن بیایند. گاهی گفته می شود که یک یا دو وزیر زن که مسئله را حل نمی کند، بله مسئله را حل نمی کند، اما به حال مسئله کمک می کند. برای این وقتی حضور فیزیکی نمادین آنها تحقق پیدا کند، این تصور که آنان توانایی این کار را ندارند، حتی در ذهن دختر بچه ها شکسته می شود. این افراد باید تصمیم گیرنده واقعی بشوند، چون در بهترین حالت مردان فراموش می کنند. حال، ممکن است زنانی هم باشند که به خاطر حفظ میزشان به زنان پشت بکنند. هیچ اشکالی ندارد، من باز هم این را مثبت می دانم. زیرا صرف بودن آنها قالبهای متحجر و کلیشه ای را می شکند؛ یعنی اینکه می گوید که ما می توانیم. ولی از آن مهمتر آن است که اینها خیلی با یکدیگر در پیوند هستند و بر یکدیگر اثر می گذارند. یعنی از یک سو اجتماعی شدن و آن تغییرات که صرفاً به سوی نقشهای سنتی در آموزش نیایند و با تورم تحصیل کرده برای خود زنان روبرو نشویم، و دیگر اینکه تر لیاقت سالاری را که مطرح می کنیم، باید زمینه را فراهم کنیم که افراد تعدادشان

برابر باشد. تا بهترین را انتخاب کنیم. از سوی دیگر، آن مسئله تصمیم‌گیری چه بر محتوای آموزش، تقسیم شغل، و چه بر مسئله لیافت سالاری تأثیر می‌گذارد و همچنین تأثیر نمادین هم دارد، یعنی همان کلیشه‌ها را تضعیف می‌کند.

این که گفته می‌شود زنان تجربه ندارند، تجربه در عمل به دست می‌آید، نه با تئوری. ما نمی‌توانیم منتظر بمانیم و بگوییم زنان را آموزش می‌دهیم تا صد سال یا دویست سال بعد شایستگی پیدا خواهند کرد. آیا مگر مردانی که عهده دار این مقامها می‌شوند، همگی دارای آن تخصص هستند و آیا مگر در حوزه تصمیم‌گیری یک گروه تصمیم‌گیرنده کار نمی‌کند؟ پس اگر بگوییم زنان تا به آن حد برسند تا مدیر بشوند، این مسئله تا قیامت ادامه خواهد داشت و حل نخواهد شد. بنابراین باید بگذاریم که تجربه کنند، در تجربه هم شکست هست و هم موفقیت. حتی حضور فیزیکی آنان در پستهای مدیریتی در پشت یک میز آن چارچوبها را می‌شکند، من همیشه شاهد بوده‌ام که مثلاً جلسه‌ای درباره اوقات فراغت جوانان برگزار می‌شود، جوان در ذهن همه حتی گاهی در ذهن خود من یک پسر است. یعنی این قدر این دو باهم مساوی شده است، که گاهی گفته می‌شود جدا از جوانان، در مورد اوقات فراغت دختران چه؟ چقدر این برداشتها عمیق است و چقدر باید با همه این پیش‌داوریه‌ها مبارزه کنیم. بنابراین به نظر من زنان باید انتخاب بشوند و انتخاب بکنند.

مسئله مشارکت تنها مسئله انتخاب کردن نیست که پس از اینکه رأی دادند، گفته شود بروید کار خانگی خودتان را بکنید و ما هستیم. من فکر می‌کنم که زنان ما به آن آگاهی رسیده‌اند که اگر روزی ببینند که آن مشارکت فقط مسئله انتخاب کردن است و نه انتخاب شدن، راه دیگری را پیدا بکنند، و ممکن است گاهی وقتها یک ناهنجاری و افراط به نظر برسد، چون این انرژی و پتانسیل دختران جوان راه خودش را پیدا نمی‌کند. در حالی که اگر ما مجال بدهیم، آن انرژی و پتانسیل می‌تواند راه خودش را پیدا بکند. همین مسئله در مورد پسران هم مصداق دارد. ما جوانان بسیار خوبی داریم، در حالی که مقایسه‌هایی که گاهی با خودمان صورت می‌گیرد در خلاء است. ما باید شرایط اجتماعی، سیاسی، رقابت و تورم تحصیل‌کردگان را در نظر بگیریم و بعد ببینیم کاری که این جوان دارد انجام می‌دهد، کار بدی نیست. یعنی اگر خودمان را جای آنها بگذاریم، قضاوتمان نسبت به جوانان درست‌تر

خواهد شد. دیگر آنکه این یک مجموعه آگاه پرشوری است که دارد بمباران اطلاعاتی می شود. جوان امروز با جوان سی سال دیگر نیز خیلی فرق دارد. ما با این امکانات، باید کانالش را برایش فراهم کنیم تا شکوفایی زیادی پیدا کند. اگر به نظر من این دو همزمان باشد، حتی اگر مسئله مشارکت، از نوع نمادین باشد، اگر دو یا سه زن حضور داشته باشند، در کار اجتماعی شدن اثر می گذارد. باز هم نمی گویم همه زنانی که در مصدر کاری قرار می گیرند، به همه زنان فکر کنند، ما زنانی هم داریم که ممکن است برای حفظ میزشان به همه زنان پشت بکنند. باز هم اشکالی ندارد، زیرا، به نظر من این ریزش ها و هزینه هایش است. ممکن است مردانی باشند که بیش از دیگر زنان مدافع زنان باشند. اینکه می بیند زنانی پشت می کنند، نتیجه آن فرهنگ حرم سرایی است که مسئله رقابت و حسادت را اصل درونی زنان ساخته است. زنان باید بیرون بیایند تا این چارچوبها را بشکنند؛ یعنی گهگاه می بینید که مردان خیلی با یکدیگر مشارکت دارند، اما زنان تا یک جایی با یکدیگر پیش می آیند و بعد دیگر مسئله رقابت مطرح می شود. نه اینکه این امر ذاتی زنان باشد، بلکه نتیجه آن رفتارها و مکانیزمهایی است که اینها را آن چنان عمیق کرده است. بگذاریم زنان وارد بشوند، و خطا بکنند زندگی یعنی همین، یعنی عمل کردن، با ناکامیهایی مواجه شدن و بعد بلند شدن. فکر می کنم که جامعه زنان و دختران جوان ما، علیرغم همه مکانیزمهایی که گهگاه بازدارنده بوده است، چقدر توانسته اند همه را بشکنند و اگر شرایط مساوی بشود، چه غولهایی که نخواهند شد. البته منظور از غول جنبه مثبت مورد نظر می باشد.

دکتر لطیفیان: آقای نمازی، اگر در این مورد نظری دارید، بفرمایید.

آقای نمازی: فکر می کنم خوب است نظراتی را که مطرح شده، بشکافیم. مسئله اول این است که زنان باید خود را باور داشته باشند و این باور را به مردان انتقال بدهند و مردان قانع بشوند که حضور زنان به نفع کل جامعه و در نهایت به نفع مردان است. به قدر کافی در سطح دنیا مطالعات عینی انجام شده است که در شرایط متفاوت هر جا حضور زن در نظام تصمیم گیری بارزتر است، وضع توسعه آن کشور سریع تر و بهتر است. مورد دیگر اینکه خیلی از

فقر و بیکاری صحبت می‌شود، یک مسئله مهم و بزرگ، که آن هم خیلی مردسالارانه است، مسئله فساد می‌باشد. در دنیا مطالعه شده که زن در رده تصمیم‌گیری کمتر به فساد گرایش پیدا می‌کند. البته بحث می‌شود چون فرصت کمتر داشته‌اند، فرصت فساد هم کمتر برایشان فراهم بوده است. ولی در شرایط مساوی فساد میان زنان، بسیار بسیار کمتر است. همه شما از بانک گرامین بنگلادش با اطلاع هستید. بیشتر وام‌هایش را بدون هیچگونه ضمانتی به زنان داده است، در حالی که بالاتر از ۹۷ درصد زنانی که پول گرفته‌اند، بازگردانده‌اند. من فکر می‌کنم که خانم دکتر مصفاً مسئله مهمی را مطرح کردند که مسئله سهمیه بندی برای حضور زنان در مراجع تصمیم‌گیری چون پارلمان است. همانطور که قبلاً گفتم دیگر زمانی نیست که ما پنجاه یا صدسال صبر کنیم، تا موانع ساختاری از بین برود. باید از راه و روشهای جدیدی استفاده شود تا بتوانیم اطلاعات موردنظر را در دوره‌های کوتاه مدت بدست آوریم. اگر ما واقعاً بخواهیم که از قافله تمدن عقب نمانیم، باید میان بر بزنیم. کنفرانس یکن که من در آن حضور داشتم، خیلی آموزنده بود. من در آنجا جستجو می‌کردم تا ببینم بر مبنای شاخصهای عنوان شده کدام کشور از همه بیشتر پیشرفت کرده است. همه متفق القول بودند و مطالعات سازمان ملل نشان می‌داد که وضع نروژ از همه بهتر است. من با دستگاهی کار می‌کردم که خیلی از نروژ کمک می‌گرفت، بنابراین ارتباط خوبی با هیأت نروژی داشتیم. از آنها پرسیدیم که مهمترین عامل پیشرفت زنان خود را چگونه مشخص می‌کنند، گفتند طی یک نیم قرن، سیستم سهمیه بندی گذاشتیم و زنان در پارلمان و نهادهای انتخابی سهمیه داشتند. حضور زن خیلی از مسائل را حل کرد و بعد لازم نبود دیگر سیستم سهمیه بندی باشد. واقعاً من به این عقیده رسیدم که کشورهایی مثل ایران و مصر برای اینکه سریع به حل مسئله خودشان بپردازند، می‌توانند از همین روش و مدد از همان عوامل برنامه‌ای در خور شایسته را پیدا و اجرا شد.

مسئله دیگر این است که فکر می‌کنم، احزاب، و نیروهای سیاسی دارند از زنان سوءاستفاده و بهره‌مندی ابزاری می‌کنند. من خیلی برای شخص آقای خاتمی احترام قائل هستم و فکر می‌کنم که ایشان در سطح جهانی خیلی برای ایران کسب آبرو و اعتبار کردند، ولی به خودمان اجازه می‌دهیم تا از ایشان هم ایراد بگیریم. ایشان در برنامه خودشان خیلی

دقیق موقعیت زن را روشن نکردند، و بیش از شعار چیزی مطرح نشد و این شعارها هم متأسفانه در حدی مشخص نبود که بعد بتوان سؤال کرد که چرا این برنامه‌ها پیاده نشده است. کلاً وقتی زنان ایرانی در توسعه سیاسی نقش دارند، حقشان است که وقتی رأی می‌دهند، از قدرت سهمی داشته باشند. بنابراین فکر می‌کنم که نه تنها به حزب مشارکت، بلکه زنان باید به تمام احزاب پیغام بدهند که اگر رأی ما را می‌خواهید، باید در برابر آن موقعیت و حق زن را ادا کنید. بنابراین باید یک مقدار روی آن کار بشود و غیر از پارلمان، در مراکز قدرت و سطوح مدیریت هم این سهمیه بندی انجام بشود.

نکته ای که معمولاً به آن توجه نمی‌شود، حضور زن در بخش خصوصی است. متأسفانه زشت‌نمایی از ایران در خارج خیلی زیاد شده است. ما کارهای زشت هم می‌کنیم، اما یک نیروی متمرکز در غرب وجود دارد و همه می‌دانیم که دارد تلاش می‌کند تا چهره زشتی از ایران به جهان ارائه بدهد. فکر می‌کنم که این زشت‌نمایی در بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری بین‌المللی هم اثر داشته است. برخی اوقات موقعیت پیش می‌آید که به هیأت‌های بازرگانی که به اینجا می‌آیند، می‌گویم که شما با یک پتانسیل بزرگ تقریباً دست‌نخورده ایران مرتبط بشوید که همان حضور زنانی است که وارد کارهای تولیدی و بازرگانی شده‌اند. به چند آمار و ارقام هم اشاره می‌کنم. گفته می‌شود که ۵۰۰ زن در تهران هستند که کارت بازرگانی دارند، بیشتر آنان کارتها را برای استفاده شوهر یا برادرشان کسب کرده‌اند. اما با تعدادی از آنان که صحبت کردم، به عکس تصور ذهنی، در کارهای سنگین تولیدی و زیربنایی هستند و استعدادهایی که نشان می‌دهند، فوق‌العاده زیاد است. بنابراین باید مقداری به ترکیب این اتاقهای بازرگانی هم توجه کرد. من خیلی با شما موافق نیستم که زن به صورت صوری حضور پیدا کند، زیرا اگر به صورت صوری باشد، اثر منفی خواهد داشت. من با رئیس اتاق بازرگانی، آقای خاموشی، در یک جلسه صحبت کردم که این زنان به طور جدی وارد آنجا شوند به گونه‌ای که حتی جای خود آن مردان را هم بتوانند بگیرند. زنانی که تحصیلات خیلی خوب دارند، و زبان بین‌المللی را هم می‌دانند، اینها سفرای خیلی بهتری برای ارائه بخش خصوصی می‌توانند باشند. بطور خلاصه، به این بخش توجه نشده است. قدرت اقتصادی می‌تواند پایه بسیار محکم قدرت سیاسی باشد. برای این کار کمی ذهنیت‌ها باید آماده شود. همه قبول

داریم که رسانه‌ها تصویری که از زن ارائه می‌دهند، خیلی کمک‌کننده نیست، متون درسی خیلی به اصلاح نیاز دارد. مسئله را باید به صورت یک برنامه بسیار بلندمدت نگاه کرد و به کودک قبل از مدرسه آموزش داد. من اشاره کردم که شاخصهای اجتماعی ما خیلی تحسین‌انگیز پیشرفت کرده است، اما یک شاخص که واقعاً از لحاظ بدبودن، خجالت‌آور است، شاخص آموزش پیش‌دبستانی است. همانطور که می‌دانید حساس‌ترین دوره رشد کودک سن پیش از دبستان است. در ایران این خدمت بیش از ۶-۵ درصد گروه سنی پیش‌دبستانی را پوشش نمی‌دهد در حالی که برای رشد کودک این سن بسیار حساس است. در کشورهای همچون ویتنام و تانزانیا، ۸۰-۷۰ درصد این گروه سنی تحت پوشش آموزش قرار دارند. برای آینده‌نگری، باید به این گروه سنی توجه کرد.

دو مسئله دیگر را نیز سریعاً مورد اشاره قرار می‌دهم. یکی مسئله CEDAW (کنوانسیون رفع تبعیض از زنان) است که شاید با استادان دیگر کاملاً موافق نباشم. خیلی از کشورها آنچه را که تصویب کرده‌اند، چندان ارزشمند نیست. آن قدر در تمام مواد این کنوانسیون، شرط و شروط گذاشته‌اند که نصف آرا با شرط‌هایی که گذاشته‌اند، نقض کرده‌اند. مدتی است که فشارهایی وارد می‌شود که این کشورها حق شرط‌هایشان را بردارند. بنابراین فکر می‌کنم که هر نوع تعهدی باید اصیل و واقعی باشد و دست کم زنان، دیگر آن گناه‌های بزرگی را که ما مردان مرتکب می‌شویم و اشتباهات ما را تکرار نکنند. دوم اینکه فکر می‌کنم که فضا دارد بازتر می‌شود و آمادگی بیشتری پیدا می‌شود و نهادهایی را که تصمیم‌گیرنده هستند نیز باید آمادگی پیدا کنند. ولی برخی از کشورها برای نمونه در زمینه حقوق کودک، قبل از تصویب کنوانسیون حقوق کودک موازین و اصول حقوق کودک را بهتر از کشورهای که کنوانسیون را تصویب کرده بودند، پیاده می‌کردند. بنابراین تقریباً عمده مواد کنوانسیون رفع تبعیض از زنان را می‌توان در منشورهای حقوق بشری که ایران تصویب کرده است، پیدا کرد. مثلاً اگر کل اعلامیه جهانی حقوق بشر را که ایران تصویب کرده است، منشورهای تصویب شده، و به علاوه برنامه عمل پکن را که ایران به تصویب رسانده است، بررسی کنیم، تقریباً نظر آنانی را که می‌خواهند با روشهای قانونی به این مسئله بپردازند تا حدی تأمین می‌کند.

یکی از کارهایی که من در سازمان ملل کردم این بود که ده سال در زمینه تدوین حقوق کودک و اجرای آن کار کردم و همیشه در کنفرانسهای بین المللی علاقه داشتم این را بگویم - البته ان شاء... در مورد ایران صدق نمی کند - که کشورهای که بزرگترین ناقضان حقوق بشر هستند، دولتهای آنها نخستین دولتهایی هستند که به تصویب این منشورها مبادرت می ورزند و بعد آنها را اجراء نمی کنند. بنابراین ایجاد تعهد، ظرفیت و آگاهی و فشار مردم برای اجرای این قوانین نسبت به تصویب آنها اهمیت کمتری ندارد. آخرین نکته این است که من احساس می کنم ما خیلی بر روی تهران و جریانات تهران متمرکز شده ایم و بعد یک دنیایی و جریاناتی هم خارج از تهران وجود دارد. چقدر فضا در آنجا باصفا تر و جنگ قدرت در آنجا کمتر است و چقدر مردم هنوز آن مهر و محبت و احساس کرامتشان قوی تر است. من فکر می کنم که این حرکتیهای خیلی ظریف برای اصلاحات یک مقداری به خارج از تهران سوق داده بشود، و فشار تقاضا به صورت جوششی در اطراف ایران به وجود بیاید، اهمیت آن کمتر از سوق روی نهادهای تصمیم گیری نیست. من احساس می کنم که تمام قشرهای قدرت، تمام سطوح، تمام ارگانها، و تمام افراد از رهبری گرفته تا همه وزراء نسبت به زنان و قدرت بالقوه آنان آگاهی دارند و آمادگی خیلی زیادی هست. تیرتیک روزنامه امروز این است که «۱۶۳ نماینده مجلس خواستار حضور زنان در کابینه شدند.» احساس می کنم که قدرتهای سیاسی و افرادی که مملکت را اداره می کنند، به قدرت زن در اینکه انقلاب و تغییراتی ایجاد کرده است، واقفند. خلاصه زنان نباید خودشان را دست کم بگیرند.

دکتر زنجانی زاده: اینکه من گفتم با حضور نمادین زنان موافقت دارم، برای این است که حتی در این چیزی که به ظاهر منفی است، از آن استفاده خوبی می شود. یعنی اینکه یک زن اجازه آن حضور را پیدا می کند، در ذهنیت جوانان و کودکان قالبها شکسته می شود. حتی دیدن تصویر یک زن به عنوان یک وزیر شاید در کوتاه مدت متوقف بشود. اما در بچه هایی که دارند همانند سازی می کنند، و می بینند. این امر تأثیر می گذارد. بنابراین گرچه ممکن است به ظاهر یک چیز منفی باشد، چون گفته می شود یک نفر آورده شده است تا دیگر حرفی نباشد، در دراز مدت این قالب شکسته می شود. من از این لحاظ از آن

جانبداری می‌کنم، و اگر نه من هم به نماد کوچکی که شما هم به حقتان رسیدید و یک وزیر زن دارید، اعتقاد ندارم. اما در دراز مدت می‌بینم که آن قابلهای متحجر ذهنی شکسته می‌شود. این است که می‌گویم حتی به صورت نمادین هم که چندان خوشایند نیست، می‌توان از آن استفاده خوبی برد.

دکتر مصفا: در خصوص توجه آقای نمازی به مسائل خارج از تهران من هم موافقم. به ویژه در مورد زنان هم باید به این نکته توجه کنیم که در اکثر مواقع یک وقت ما ذهن خودمان را محدود می‌کنیم و فکر می‌کنیم که حقوق زنان همین حقوق زنانی است که در تهران یا در بالای شهر زندگی می‌کنند، تحصیل کرده هستند، مدیریت خودشان را دارند، در خانواده شوهرانشان به آنها احترام می‌گذارند و بعد حقوق آنها تنها این است که وکیل یا وزیر بشوند. به نظر من این بخشی از توجه به حقوق زنان است که اهمیت دارد. ولی صحبت بیشتر باید از زن روستایی و حاشیه نشین و یا زنانی باشد که در برخی از مناطق تهران و شهرهای خیلی کوچک و روستاها دارند زندگی می‌کنند و در آنجاست که حتی حاکم بر اولین حقوق انسانی خودشان نیستند.

نکته دیگری هم که در خصوص جنبش اصلاحات مطرح گردید، در انتخابات ششم مجلس، واقعاً تمام احزاب طالب اصلاحات و گروههای اجتماعی که کاندیداهای مشترک اعلام کردند، از ۳۰ نفر [در تهران] چند زن را کاندیدا کردند؟ در شرایط دو سال پیش، برخی از افراد واقعاً به لیست انتخاباتی رأی دادند، و اگر این گروهها، کاندیداهای زن بیشتری را در لیستهای خودشان می‌گذاشتند، ما در حال حاضر در مجلسان زنان بیشتری داشتیم. از ۳۰ نفر حداکثر ۵-۶ نفر کاندیدای زن را می‌شد در لیستها پیدا کرد. من باز هم بر نکته خودم پافشاری می‌کنم که علیرغم برنامه ای که آقای خاتمی و نظر مثبت و مناسب انسانی که اصولاً ایشان در مورد زنان داشتند و دارند، دستاوردها با انتظارات همخوانی نداشت.

یک نکته دیگر این است که من واقعاً اعتقاد دارم که هر چند کشورهای اسلامی و اکثریت کشورهای غربی، کنوانسیون رفع تبعیض را با حق شرط پذیرفته اند و حق شرط بیشتر به حقوق مدنی و جزایی آنان باز می‌گردد که به مواد ۱۵ و ۱۶ کنوانسیون مربوط می‌شود.

ولیکن اصل کنوانسیون زیر سؤال نمی رود در اعلامیه نهایی پکن نیز تعهداتی وجود دارد. تعهد برنامه عمل پکن در حد کنوانسیون رفع تبعیض نیست و فکر می کنم مسائلی که در مورد اقتصاد، حقوق مدنی، مشارکت سیاسی، تابعیت، استفاده از وام، امکانات ورزشی، بهداشتی، آموزشی و همه تمهیداتی که در کنوانسیون هست، می تواند کمک بکند. البته می دانیم حق شرطهای کشورهای اسلامی هم در سازمان ملل متحد به یک مسئله سیاسی تبدیل شده است و خواستند که حق شرطها را کم بکنند، اینها موضوعات جدایی است.

دکتر نمازی: اگر ماتریسی از چیزهایی که ایران تصویب کرده درست بشود، مشاهده می شود ما تقریباً همه اصولی که در کنوانسیون رفع تبعیض هست دارا هستیم.

دکتر مصفا: بله درد و میثاق حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی اجتماعی فرهنگی ما تعهداتی داریم. من دلخوش اقدامات بین المللی برای تحولات داخلی به آن شکل نیستم و حضور مثبت و سازنده زنان را به اقدامات بین المللی به صورت تنها عامل ربط نمی دهم، ولی فقط از آن به عنوان یک عامل در حد خود یاد می کنم.

آقای نمازی: نکته ای که مورد نظر من است این که نباید منتظر تصویب کنوانسیون بشویم. ما باید از ابزارهای موجود برای فشار حقوق بین المللی استفاده کنیم تا خود کنوانسیون رفع تبعیض هم تصویب بشود.

دکتر لطفیان: دو نکته ای که در بحث ها مطرح شد، یکی تأکید آقای نمازی بر حضور زن در بخش خصوصی بود، و توجه به اینکه زن ایرانی فقط ساکن تهران و شهرهای بزرگ نیست. مسئله دوم وضعیت نسبی زنان روستایی و توجه خاص به وضعیت زنان حاشیه ای و روستانشین است. فرضیه ای در میان برخی از جنبش ها و تشکلهای زنان مطرح شده است که بهترین راهکار برای افزایش مشارکت زنان روستایی، که البته در مورد زنان شهری هم قابل اجراء می باشد، ایجاد سازمانهای غیردولتی (NGOs) مربوط به مسائل زنان است. منظور آن

نهادهای غیردولتی است که یا عضویت آن را تنها زنان در اختیار داشته باشند و یا اینکه به صورت مختلط باشد. از آقای نمازی که در این مورد فعالیتهایی داشتند، می‌خواهم که نظرات خودشان را برای ما توضیح بدهند.

آقای نمازی: من خیلی ناراحت می‌شوم که می‌بینم همه جا کلمه NGO را به کار می‌برند. ما کتابی را با همکاری نزدیک به ۲۰۰ محقق منتشر ساخته ایم و در آنجا پیشنهاد کردیم که به جای NGO کلمه ای که وطنی تر باشد، کلمه تشکلهای داوطلب مردمی، به عنوان جایگزین قرار بگیرد. این مسئله بسترسازی برای رشد و شکوفایی نهادهای مردمی بسیار مهم است و زنان نیز می‌توانند در این زمینه بسیار نقش آفرین باشند. خیلی جالب است که بیشتر دستگاههای بین‌المللی، حتی دستگاههای دانشگاهی و دولتی، تشکلهای مردمی نوینی را که با اصول جدید تشکیل شده‌اند، به عنوان نهاد مشارکتی نگاه می‌کنند، اما ما نهادهای سنتی داریم که برخی از آنها از چند قرن پیش وجود داشت و خودشان را با زمان تطبیق داده‌اند. آقای محمود زند مقدم محقق برجسته مطالعه ای را برای ما در خصوص سنتهای مردمی حاشیه خلیج فارس انجام داده است و اظهار می‌دارد که در آنجا نهادهای بسیار جالبی هستند که هم به مسائل اضطراری، هم به مسائل توسعه ای و مسائل دیگر توجه می‌کنند. به طور کلی، زنان در تشکلهای نوین خیلی حضور دارند، پایگاه علمی این تشکلهای خوب است، ولی سایه دولت خیلی بر آنها سنگینی می‌کند و خیلی از این تشکلهای، به اصطلاح نیروهای دولتی هستند که دارند همکاری می‌کنند. البته من چون همیشه سعی می‌کنم نیمه پر لیوان را ببینم، در این دوره ای که گذراست، این تشکلهای نوین ارتباط خیلی خوبی با دولت دارند و دولت با آنها احساس آرامش می‌کند و درهایی را که تشکلهای سنتی احتمالاً نمی‌توانند باز کنند، اینها توانایی باز کردن دارند. دیگر آنکه پایگاههای علمی آنها قوی است، با دنیای علمی داخل و خارج خیلی مرتبط هستند و همان طور که گفتم حضور زنان هم در آنها خیلی چشمگیر است.

ولی این نکته بسیار حائز اهمیت است که نیروی واقعی تشکلهای ما، تشکلهای سنتی است و اینها خیلی مردمی تر هستند، فشارهای رژیم گذشته و بی‌مهری های دولتهای بعد از

انقلاب بر آنها اثری نگذاشته و پایگاههای مردمی آنها کمک کرده است که بتوانند به کارشان ادامه بدهند. موانع مقرراتی در رابطه با هر دو نوع تشکل چه سنتی و چه مدرن خیلی وحشتناک است. البته اخیراً دولت دارد توجه می کند و دو سه گروه مشغول انجام بررسی برای تغییر قوانین هستند. متأسفانه این نهادهای سنتی چند اشکال دارند که بزرگترین آن این است که کار زحمت کشی را زنان انجام می دهند، اما در سطوح مدیریت زنان کمتر حضور دارند. ما طرحی را برای مطالعه آنها داریم انجام می دهیم که در آن واقعاً به چند مورد حماسی برخورد کرده ایم. مثلاً در تهران خانم زمانی، که زنی سنتی است، کارهای خیریه ای انجام می دهد و به تنهایی ۱۴۰۰ مدرسه را با کمک مردم ساخته است. هم اکنون کار شبکه ای مد شده که بسیار خوب است. ما همیشه می گوئیم تلاش کنید تا به نیاز احساس شده پاسخگو باشید. یکی از بهترین الگوهایی که من دیدم در اصفهان روی داده است که ۲۵۰ تا خیریه به صورت خودجوش به رهبری خانم بحرینی را ایجاد کرده اند و بسیار به او اعتماد پیدا کرده اند. در یکی از نشست های منطقه ای در استان اصفهان که نماینده تشکل خیریه ای بنیاد ازدواج شیراز در آن حضور داشت قرار شد که در هر استان دو نفر انتخاب بشوند تا با ما از تباط و واقعی مردمی و شبکه همکاری داشته باشند، جالب اینجا بود که پیرمرد ۹۰ ساله شیرازی خیلی تاکید می کرد که حتماً یکی از این دو نفر زن باشد. خیلی از افکار و برداشتهای ما در مورد این نهادهای مدنی کلیشه ای و درست نیست و بدنه بسیاری از خیریه ها کاملاً مردمی و بعضاً کارشناسی است.

نکته جالب دیگر این است در هر جای ایران که فقر هست، پدیده قرض الحسنه وجود دارد و جالب اینجاست که هر دستگاهی که به دنبال فقرزدایی است به این پدیده توجه ندارد بلکه به الگوی گرامین بانک در بنگلادش - که البته الگوی بسیار موفقی است - توجه می کند. ولی استفاده از این نهادها بسیار مفید است و دولت نیز دارد به آنها توجه می کند. اما بین گفتار دولت و کردار دستگاههای اجرایی در سطح عملیاتی تضاد شدیدی هست و اگر شخص بخواهد از طریق این تشکلها کار کند، به موانع بسیار زیادی بر می خورد.

دو مسئله را سریعاً مطرح می کنم. نخست اینکه به طور کلی این تشکلها به کارهای خدمات رسانی می پردازند، و نقشی که هم اکنون دنیا پذیرفته نقش ترویجی و آگاه سازی و

نقش گفتمان است که این نقش آخر در سیاست گذاری مطرح است که کمتر بر عهده گرفته اند. فکر می کنم با این تضادی که در جامعه ما میان اصلاح طلبان و دست راستی ها وجود دارد - البته در هر دو گروه افرادی را دیده ام که در این خط روشن قرار ندارند - این نهادها فرصتی ایجاد می شود که به دور از نزاع قدرت طلبی و فارغ از گرایشهای سیاسی واقعاً به مسائل مملکت پرداخته بشود، مسائلی همچون بیکاری و اشتغال، فساد و غیره. این تشکلهای می توانند پایگاه هایی باشند که بهترین نیروهای فکری ایرانی چه در داخل و چه در خارج در آنجا گرد هم بیایند و کار کنند. وزارت امور خارجه خیلی در نشستهای بین المللی تشویق می کند که از دانشمندان ایرانی خارج از کشور استفاده بشود و ما متوجه شده ایم که چقدر زنان برجسته ایرانی در خارج هستند. در یک سال، گویا در سال ۱۹۹۴ من مشاهده کردم که در رأس همه دستگاههای بین المللی که با آنها کار می کردیم، مثلاً در بانک جهانی در بخش جنسیت (Gender) یک زن ایرانی قرار داشت. بنابراین تا حدی در توجه به نهادهای مدنی برای کارهای ترویجی خلاء وجود دارد.

پدیده دوم این است که در دو سه سال اخیر دست کم پنج مرکز مطالعات زنان ایجاد شده است، که اکثراً در دانشگاه و یا دولتی هستند. جای یک واحد واقعاً مستقل را که دولتی نباشد، خالی می بینم و باید بتوان از طریق این نهاد مستقل کمی با زنانی که در تشکلهای سنتی کار می کنند و با جامعه در ارتباط مستقیم هستند و دنیایی از دانش و تجربه اندوخته اند، پیوند برقرار بشود. یک اشکال که در خاورمیانه و به ویژه در ایران هست این است که ما به تجارب مثبت خود عنایت کافی نداریم. مثلاً از همکاران خانم زمانی پرسیدیم که آیا از این فعالیت ای ارزنده مطالب مکتوبی تهیه شده است، گفتند خیر اما به محض اینکه در مورد اصل پاسخگویی در تشکلهای مردمی صحبت کردم، تمام کتابچه های بیلان را به من نشان دادند. از یکی از زنان همکاران خواسته ایم تا تمام این الگوهای موفق را مکتوب کند تا به کشورهای این منطقه و جهان ارائه بدهیم. چون در این فشار و تنگنایی که دنیا از سر بی مهتری ایجاد کرده مجبور شدیم به ابتکار خودمان کارهای بسیاری انجام بدهیم. مثلاً در یک زمان ۵ میلیون آواره در ایران بودند و آن موقع من در سازمان ملل بودم. هیأتیایی که به ایران می آمدند می گفتند که دستگاههایی همچون هلال احمر به ابتکار خودشان کارهای اعجاب

انگیزی انجام داده اند. در روستاها، تعاونی هایی به وجود آمده است، حدود ۵۰ هزار تعاونی هست و ۵ هزارتای آنها تعاونی های زنان می باشد که ۵۰۰ تای آنها تعاونی های مستقل زنان روستایی است. در ارزیابیها کار آنها موفقیت آمیز تشخیص داده شده است. بنابراین نقش زنان در روستاها، از راه تعاونی ها بسیار پتانسیل دارد. ولی اگر در کنار تعاونی ها، که از نهادهای سنتی که در تعاریف جدید نمی گنجد، شناخت به دست بیاید و نقش زنان را در آنها ببینیم، فکر می کنم بستر فوق العاده خوبی است که مسائل مهمی را که در ایران هست، می توان از لحاظ گفتمان تعیین خط مشی از آنها استفاده کرد. دیگر اینکه خیلی از اینها بازوهای اجرایی هم هستند، یعنی غیر از حرف می توانند عمل کنند. چون در عمل مسائلی وظیفه دولت است اما نهادها می توانند الگوسازی بکنند. زنان فقیرتر یا سرپرست خانوار بسیار از خشونت رنج برده اند. هم اکنون از الگوهایی سخن می رود که هم خدمات رسانی باشد و هم به مسائل حقوقی، اقتصادی و هم اجتماعی پردازد. این نهادهای مدنی علاوه بر ترویج حقوق زنان، می توانند الگوسازی هم بکنند.

دکتر لطفیان: به نظر می رسد که در مورد این تشکلهای داوطلب مردمی بیش از آنچه که من تصورش را می کردم، به خاطر فهرستی که شما ارائه دادید، پیشرفت کرده ایم ولی اطلاعات مدرن زیادی در این زمینه نداشته ایم، شاید به همین دلیلی که اشاره شد که ما داریم بیش از حد بر مسائل زنان در شهرهای بزرگ تمرکز می کنیم و به زنان حاشیه ای توجه نمی کنیم. نکته مهم از نظر من این است که اینها بیشتر در زمینه فقر زدایی و خدمات رسانی، و خیریه فعالیت داشتند، ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که از الگوهای آنها برای ایجاد تشکلهای مدنی در زمینه های دیگر استفاده نشود. از استادان محترم می خواهم که اگر نظری در این باره دارند، مطرح بفرمایند.

دکتر زنجانی زاده: من فکر می کنم که تشکلهای زنان دو تا نکته را نشان می دهد. نخست اینکه این تشکلهای قدمت تاریخی دارند و چیز جدیدی نیستند. دیگر اینکه شاید چون زنان از چارچوب بوروکراتیک بیرون گذاشته شده اند، به هر حال این انرژی باید جایی صرف

بشود، هر جامعه‌ای که زنان به چارچوب عقلانی - منطقی راه نداشته‌اند، خودشان راهشان را پیدا کرده‌اند. اکنون مسئله‌ای که مطرح می‌باشد این است که گهگاه نقطه ضعف زنان و اینکه به چارچوبهای بوروکراتیک راه پیدا نمی‌کنند، تأکیدی بر این است که زنان موجوداتی عاطفی هستند. این عاطفی بودن هم یک ضعف تلقی می‌شود، در حالی که عاطفی بودن یک خصلت انسانی است و در نظرات جامعه‌شناسی هم دیده می‌شود که در جایی که بر عقلانیت خیلی تأکید شده، عقلانیت به قول ماکس وبر به یک قفش آهنین تبدیل شده است و گریزی هم از آن نیست. من همیشه می‌گویم آن علمی که عاطفه در آن نیست بمب هیروشیما است. بنابراین جنبه‌ای که تا به حال نقطه ضعف زنان می‌شده است، یعنی عاطفی بودن - که به نظر من اصلاً این طور نیست و جهان اگر کمی عاطفه داشت، این همه مسئله ایجاد نمی‌شد و زنان باید مشارکت داشته باشند، چون نوعی غیرعقلانیت در این عقلانیت هست - این خصلت عاطفی داشتن می‌تواند نوعی برتری باشد. مسئله دیگری که کمتر به آن توجه می‌شود نگاه سینیتیک (Synthetic) و کل نگر زنان است که با نگاه تحلیلی (Analytic) و تجزیه کننده مردان متفاوت می‌باشد. در نتیجه، این نگاه، این خصوصیت، و نگرش Synthetic سینیتیک و دور بودن زنان از چارچوبهای دولتی باعث شده است که تشکلهایی که در تاریخ ما ریشه دارد، به وجود بیاید. بیشتر این گونه تشکلهای هم زنانه است، چون آن خصلت متحجر چارچوب بوروکراتیک را ندارد، و هم آن نگاه کل نگر را دارد، و به خصوص نگرش عاطفی دارد. این سه خصوصیت موجب شده است که در تشکلهای زنان نوآوری وجود داشته باشد، هنوز نهادی نشده و برای همین قابلیت انعطاف در آن خیلی بیشتر است. یک مسئله دیگر اینکه همین تشکلهای سنتی، چون از سنت ریشه دارد، در تجربه صادق است. خطری که این گونه تشکلهای مردمی به ویژه زنان دارد این است که نهادی و در نهایت بوروکراتیک بشوند و آن خاصیت نوآوری و قابلیت انعطاف با موقعیتهای را از دست بدهند گهگاه من شنیده‌ام که خوب است این تشکلهای اساسنامه داشته باشند. این خطری است که کم کم این تشکلهای را به یک سازمان بوروکراتیک تبدیل می‌کند که غیرقابل انعطاف خواهد بود و آن نوآوری خودش را ندارد. بنابراین، نخست تشکلهای مردمی حاصل همان دور نگه داشتن زنان از مراکز سازمان یافته است و شاید زیبایی آنها هم به همین است. با توجه به خصلت عاطفیش و تأکیدش بر این مسئله، خیلی هم قابل نفوذ است.

همانطور که آقای نمازی فرمودند، حتی مردان هم قبول دارند که در رأس آنها یک زن باشد. حسن غیر بوروکراتیک و غیر دولتی بودن و مدون نبودن در این است که در هر موقعیتی می‌تواند خود را تطبیق دهد و دیگر آن چارچوب نیست که برایش تعیین تکلیف بکند. خطری که اکنون آنها را تهدید می‌کند این است که دولت‌ها بخواهند به جای داشتن نقش نظارتی یا کمک، به آنها شکل بوروکراتیک بدهند و آنها را متحجر بکنند. یک نکته دیگر که در این تشکلهای به چشم می‌خورد، نبود اطلاعات میان خواهران اینها است. مثلاً گروهی که در لرستان دارد کار می‌کند هیچ بده و بستانی با گروه در خراسان ندارد. حتی ما اطلاعاتی نداریم که اینها در کجا هستند و چه کاری می‌کنند. دیگر اینکه این تشکلهای دست کم در دو کشور خیلی موفق بوده است و ما می‌توانیم از تجربیات آنها استفاده کنیم که یکی هند است و دیگری چین. به ویژه تجربه هند در مورد تشکلهای غیردولتی خیلی می‌تواند به ما استفاده برساند. اما ارتباط هم اکنون بیشتر در سطح دولتی با دولتی است. اگر تشکلهای دارای تجربه‌های ذی‌قیمت یک بده بستان اطلاعاتی، و یک بر خورد میان آنها و اینجا باشد، دیگر لازم نیست که ما خودمان با آزمون و خطا به همان تجربیات برسیم. چیزی که احساس می‌شود این است که این تشکلهای چندان هم غیردولتی نیستند، و این به نظر من نقطه ضعف آنهاست. اگر ارتباطی ارگانیک میان تشکلهای در سطح کشورهای خاورمیانه، تجربیاتی که به ساختار فرهنگی ما نزدیک تر است، باشد و با آنها بده و بستان داشته باشیم و تنها در حد ترجمه و استفاده در اداره‌ای نباشد، می‌تواند آن را بسیار پویا کند. در ضمن در این تشکلهای، طبیعتاً رابطه‌ای میان فردی که تنهاست و ماشین دولتی وجود دارد. ویژگی اینها این است که تشکلهای مردمی هم گروهی است و نقائص کار فردی را ندارد. زیرا زنان یک حزب نیستند، بنابراین جایی است که می‌توانند وارد عمل بشوند، کاری را به انجام برسانند و صدای خودشان را برسانند. تشکلهای خودجوشی است که بر اساس نیاز به وجود آمده و هنوز متحجر نشده است و قابلیت انعطاف دارد. حالا که دولت‌ها دارند کار و ابعادشان را کم می‌کنند و بیشتر به جای اینکه اجراء کننده باشند، می‌خواهند بیشتر ناظر باشند، این تشکلهای می‌توانند سودمند باشند. البته این تشکلهای تنها از یک چیز رنج می‌برند که همان کمبود اطلاعات و بده و بستان است. مثلاً گفتم زنی که در شرق ایران است، از تجربیاتی که در آن سوی کشور هست، اصلاً اطلاع ندارد و به همین

خاطر اینها را تکرار، آزمایش و خطا و دوباره تجربه می کند تا بتواند راهش را پیدا کند. بنابراین، نخست اینکه این تشکلهای جدید نیستند، دوم چیزی که از آن رنج می برند، نبود اطلاعات است، و سوم خطری که متوجه آنهاست اینکه ظاهراً اسم غیردولتی داشته باشند، ولی دولتی باشند. به همان اندازه که نظام دولتی به آنها نزدیک شد، از آن نوآوری، و صداقت در تجربه به خاطر ریشه داشتن در سنت - چون حتی چیز نو اصیل در سنت ریشه دارد - دور می شوند.

ما از این امکانات خودجوش و مدبرانه زنان که به برکت بینش Synthetic (سینیتیک) آنان ایجاد شده است، باید استفاده کنیم. منظوم از Synthetic سینیتیک این است که در انجام هر کاری به همه چیز فکر می کنند. برای مثال، وقتی زنی لباسی می گیرد، فکر می کند که این اگر شسته بشود، یا اتو بشود چگونه است، امسال کمی بزرگتر است، سال دیگر ممکن است کوچکتر بشود، و سه چهار سال از آن استفاده بکند و این نگاه کلی را دارد. در حالی که بینش عقلانی که تنها به کارایی توجه دارد، دیگر کل نگر نیست. من نمی گویم نقطه قوت زنان یا ضعف مردان است و به نوعی برتری برای آنان برسم، ولی این ویژگی را زنان دارند که به همه چیز فکر می کنند و فقط یک مقوله در میان نیست، در این تشکلهای این مقوله خیلی نقش آفرین است. فقط نگرانی من این است که با نزدیک شدن دولت به این تشکلهای، اول چتر حمایت، و بعد کم کم تعیین کننده خصوصیات آنها بشود. این دو لبه باید کمی از هم فاصله بگیرند، ولی اجازه بدهند که این تشکلهای، چه در سطح ملی، چه در سطح بین المللی و در سطح شهر و روستا فارغ از این خصوصیات دولتی با یکدیگر ارتباط داشته باشند.

دکتر لطیفیان: خانم دکتر مصفا، لطفاً نظرتان را راجع به تشکلهای دوطلب مردمی بیان نمایید.

دکتر مصفا: در مورد تشکلهای زنان، یک نکته را خدمتتان عرض کنم. وقتی که نهادهای رسمی قدرت در برابر حضور واقعی زنان در این نهادها مقاومت نشان دادند، راه تشکیل این سازمانهای غیردولتی توسط زنان خیلی باز شد. در حقیقت یعنی زنان

به سازمانهای غیردولتی روی آوردند و از آنها به عنوان راهی برای مشارکت بیشتر در جامعه و تعلقشان نسبت به علائق مشترک جامعه استفاده کردند. یک نکته دیگر اینکه در سطح بین المللی هم [غیردولتی شدن] NGOIZATION جنبش زنان هم اکنون یک مسئله است. بطور کلی جنبشهای زنان به سوی سازمانهای غیردولتی و یا همان تشکلهای دوطلب مردمی کشیده شده است. و نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان شاهد آن هستیم. تا آن جایی که من اطلاع دارم، اکثریت سازمانهای غیردولتی ایران، یعنی سازمانهای جدید التاسیس غیرخیریه، توسط زنان ایجاد شده اند؛ به ویژه با تحرکی که از سال ۷۳-۱۳۷۲ پیش از کنفرانس پکن انجام شد، دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری در تشکیل و حمایت از تشکیل سازمان های غیر دولتی پیشقدم شد و در پیامد آن سازمانهای غیردولتی دیگری توسط زنان ایجاد شدند. هم اکنون اکثریت سازمانهای غیردولتی ما را زنان تشکیل داده اند و با عضویت زنان دارند فعالیت خودشان را انجام می دهند. معمولاً در نظامهای سیاسی کوپراتیستی این گروهها در یک تعامل و تعاون با نظام سیاسی به سر می برند که چیز جدیدی نیست. فقط در ایران هم این اتفاق نیفتاده است. که سازمان های غیر دولتی از برخی از حمایت های دولت استفاده کنند. شاید در یک مرحله گذار باشند که نیاز دارند با حق عضویت روی پای خودشان بایستند و با یک رشته مسائلی که در نهایت برای اداره یک سازمان مهم است، دارند آینده خودشان را تمرین می کنند. تجربه سازمان های غیردولتی زنان در ایران بسیار تجربه به خوبی است و آنها بیش از ظرفیت و توان خود کار کرده اند. برخی مشروعیت بین المللی هم پیدا کرده اند.

دکتر لطفیان : فکر می کنم که تنها به مشکلات کنونی پرداختن کافی نباشد. بهتر است کمی درباره پیش بینی آینده بحث کنیم تا شاید به نکات پایانی مهمی بتوانیم برسیم. آخرین سؤال در خصوص جایگاه آینده زنان در جامعه ایرانی است. آقای نمازی به مسئله جنبش اصلاحات و عملکرد راستگرایان درباره مسائل زنان اشاره کردند. باتوجه اینکه در ابتدای بحث هم به این نکته اشاره شد که مشکل زنان مشکل جدا از مسائل کلی جامعه نیست، فکر می کنم مهم باشد که یک آینده نگری در این خصوص داشته باشیم و ببینیم که آیا

جناحهای سیاسی، برخورد متفاوتی در آینده در رابطه بامسئله زن دارند، یا اینکه مسائل سیاسی را نباید در این خصوص دخیل دانست. به طور کلی آینده را چه طور می بینید؟

آقای نمازی: ما تأیید می کنیم که مسائل زنان جدا از مسائل کلی جامعه نیست. با این بحثها کمی آرمانی به آینده نگاه کنیم و ضمناً به واقعیتها هم توجه کنیم. چون وقتی آرمانی فکر می کنیم، هیجان برای حرکت بیشتر است، ولی موانع را هم باید ببینیم. من فکر می کنم که این گرایشهایی که ما درباره آنها صحبت کردیم، مجموعاً گرایشهای خیلی مثبتی است و در منطقه موقعیت ایران موقعیت مثبتی تلقی می شود و خیلی از کشورها، مخصوصاً کشورهای مسلمان، نسبت به تحولات ایران، گرایشهای مردم سالاری و نقش زنان در بازشدن جامعه و مشارکت بیشتر شهروندان، به عنوان یک الگو نگاه می کنند. بنابراین نه تنها مسئله به شهروندان خودمان مربوط می شود، بلکه بازتاب و آثار منطقه ای و جهانی در پی دارد. گرایشهای مثبت، همچون سواد، آگاهی و حضور و مشارکت - آن طور که من آینده را می بینم - روندی است که برگشت ناپذیر نیست. لاجرم جامعه آینده که زن باید در آن حضور بیشتری داشته باشد، جامعه خیلی زیباتری است و جامعه ای است که انسانها با یکدیگر بسیار مهربان تر هستند، تحمل خیلی زیادتر است، بنابراین حرکت رو به جلو، راه اجتناب ناپذیری است. ولی برای رسیدن به چنین جامعه ای راه دشواری در پیش داریم و فکر می کنم که مسائل اساسی مملکت، یک مقدار دارد فدای برخوردهای سیاسی می شود. اگر زنان که احترام همه را بیشتر حفظ می کنند و قدرت واقعی آنان هم در صحنه سیاسی چه از لحاظ بالقوه و چه بالفعل، بیشتر است، یک مقدار نقش رهبری اصلاحات را داشته باشند و راه حلهای عملی بدهند، با استفاده از نیروهای علمی و مردمیشان، جامعه راحت تر می پذیرد و تغییری که باید صورت بگیرد با رنج کمتری همراه می گردد. مجموعاً باتمام مشکلاتی که هست، من به نقش زنان و هم به آینده ایران خوشبین هستم.

دکتر لطفیان: خانم دکتر زنجانی زاده، آیا شما هم با خوش بینی آقای نمازی

موافق هستید؟

دکتر زنجانی زاده: طبیعی است که من هم امیدوارم و هم خوش بین هستم ولی راه زنان، راهی دراز و دشوار است و این انتظار را نباید داشت که تغییر و تحول زنان به صورت خطی و فزاینده خواهد بود؛ یعنی ممکن است در این راه برگشتهایی هم داشته باشیم، ضعفهایی هم دیده بشود، و لزوماً یک خط پیشرفت مستقیم نخواهد بود. راه از این لحاظ دشوار است که میراث چندین هزار ساله پدرسالار را باید جبران کنیم، آن هم با شتابی که جهان دارد، و انقلاب آرزوهایی که به وجود آمده است. اگر می بینیم که در فلان روستا میزان خودکشی دختران بالا رفته، این امر گرچه غم انگیز است، اما نشان می دهد که آگاهی تا عمق روستا نفوذ کرده است. از آنجا که بین آنچه که هست و آنچه که باید باشد، فاصله هست، متأسفانه چنین اقدامات غم انگیزی اتفاق می افتد. ولی یک مسئله این است که وقتی آموزش را حتی تا حد کم سواد ی گسترش دادید، دیگر آن سیستم شما، سیستم قبلی نخواهد بود و عنصر تغییر خواسته یا ناخواسته به وجود آمده است؛ یعنی اکنون آگاهی زنان، و خودباوری آنان - که معتقدم در جریان عمل است و نمی توان منتظر افزایش آن شد - رو به رشد است. اعتقاد این است که مسئله زنان مسئله تئوریک نیست، مسئله زنان جایی است که تئوری و عمل به هم می رسند. اینکه اشاره شد که بیشتر زنانه است، برای این که تمام مراکز قدرت دولتی از آن مردان است و مردان به تشکلهای داوطلبانه نیازی ندارند. خود این امر نشان می دهد که ترکیب چگونه است. بنابراین از آن جا که با رشد مترادف سوادآموزی و ارتقاء سطح تحصیلی روبرو هستیم که بعد از این خود به خود تقاضای اشتغال را دارد و خود به خود تغییرات ساختاری را در خانواده ایجاد می کند، یک ضرورت است و ممکن است با اقداماتی کمی آن را کنترل بکنیم، اما این جبر ساختاری ما را به آنجا می کشاند. با توجه به زنان و دخترانی که در شرایط بسیار مساعد بازهم نشان دادند که شایستگی این توجه را دارند، من خیلی خوش بین هستم. ولی این خوش بینی ساده لوحانه نیست. مسلم است که زنان هزینه هایی را باید بپردازند، زحماتی را باید تحمل کنند و راه چندین هزار ساله یک شبه، یک ساله و چند ساله اتفاق نمی افتد. ولی من اطمینان دارم که این امر هشت هزار سال طول نخواهد کشید. شاید در زمان عمر پس از ما و یا زودتر شاهد این تغییرات باشیم.

سرانجام باید بدانیم جهان هم به عقل نیاز دارد و هم به عاطفه. اگر امروز جهان مسئله

دارد به خاطر این است که از نیمی از جمعیتش که خصوصیت عاطفی- انسانی دارند بی بهره مانده است. شاید تلفیق این عقل و احساس جهانی بهتر، دست کم برای فرزندان ما، به همراه داشته باشد.

دکتر مصفا: نگاه من هم نسبت به آینده زنان به ویژه زنان ایرانی خوش بینانه است. معتقد هستم که بسیاری از تحولات مثبتی که در وضعیت زنان در جامعه به وجود آمده است در سایه اثبات لیاقت زن ایرانی و نتیجه تلاشهای خستگی ناپذیر و مستمر آنان بوده و با همه سختی‌ها حرکت به جلو ادامه دارد و نیازمند حمایت ساختارهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی است. آنچه مسلم است آن که باید با استفاده از امکانات جامعه بستر مناسب‌تری برای حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی پدید آید. سیاست‌گذاری‌های ملی که در سطح کلان توسعه همه جانبه را در نظر گیرد و همچنین بتواند با توجه به وضعیت فرهنگی حمایت از زنان و به ویژه اجرای وظایف سنگین آنان را در زندگی خصوصی و اجتماعی تسهیل نماید، انجام شود. ساز و کارهای مناسب برای ارتباط بیشتر زنان با نظام سیاسی گسترش یابد و حال که زنان خود از نهادهای غیر دولتی استقبال نموده‌اند، به تسهیل در تشکیل و بسترسازی برای فعالیت آنها کمک شود. همان طوری که مکرر تأکید شد، بستر اصلی همه تغییرات سازنده با ایجاد امکانات بیشتر آموزشی و امکان خوب دسترسی زنان به آن فراهم آمده است. آموزش و افزایش آگاهی مهمترین عامل بهبود در کلیه زمینه‌ها و مقدمه تغییرات اساسی و بنیادی در باورها و سنتهای نامناسب درباره زنان است. از آنجایی که زندگی در هر جامعه با مجموعه‌ای از سنتها همراه است، برای تداوم بهتر حیات و به ویژه تغییر در وضعیت زنان بازنگری و استفاده مثبت از عناصر آن ضروری است. حضور زنان تفاوت‌های آشکاری را به ارمغان آورده و به نظر می‌رسد که در بعضی موارد هنوز تطابق لازم برای جذب این نیروی پرتلاش به وجود نیامده است. حمایت‌های قانونی و دیگر ترتیبات پشتیبانی ضروری و حرکت سازنده و بی دریغ را تسهیل می‌کند. زن سرفراز امروز جامعه برای اثبات خود و پیشرفت جامعه کم از جان خویش مایه نمی‌گذارد و ناامیدیهای کوتاه و مقطعی را با درک مسئولیت نسب به نسلی که با کوشش و تجربه آنان برای پیشرفت خود نیاز دارد، از خود دور می‌کند. از نظر من زنان تلاشگر ایرانی

نمونه و الگوی خوبی برای جهان هستند. وظیفه و مسئولیت همه قدرتمندان است که حمایت‌های نه تشریفاتی بلکه واقعی از آنان برای ادامه راه و سرفرازی بیشتر به عمل آورند. این حمایتها نیز هم برای حضور زنان در مناصب قدرت وهم شامل توده زنان به ویژه در اقصی نقاط کشور می باشد.

دکتر لطفیان: من از طرف خودم و از طرف مرکز از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید، از شما تشکر می کنم و امیدوارم که با توجه به اهمیت این موضوع این بحثها را در آینده نزدیک ادامه بدهیم. □

